

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

بیستم فروردین ماه شصت

استاد مسعود ریاضی

سخنی درباره عشق و ازدواج

ما در شرق زندگی می کنیم و آنچه بر ما می گذرد با زندگی مردم غرب و دیگر نقاط دنیا کاملاً متفاوت است. پس آنچه که در این مقاله وجود دارد، اولاً: برای همین زمان است و ممکن است این مسائل و راهنماییها در زمان دیگری مصداق نداشته باشد. ثانياً: این سخنان حقایقی است مربوط به زندگی شرقیان به خصوص ایرانیها.

پدران و مادران ما بدون رابطه عشقی زندگی می کردند و عجباً که زندگی آنها از سعادت نسبی برخوردار بود و جدایی و طلاق بین آنها کمتر اتفاق می افتاد و اگر زن و شوهر یکدیگر را قبول نداشتند اما طرفین زندگی را قبول داشتند و آن را همانطور می خواستند که می گذشت. زنان ایران بسیار کم توقع بودند. جامعه سنتی ما ارزشی برای زنان قائل نبود فقط مرد بود که همه کس بود و همه گونه آزادی داشت. زنان جامعه امروز ایران خوشبخت نیستند و دلیل این ادعا را در سخنان بعدی من خواهید یافت .

برمن ببخشایید اگر پراکنده سخن گفتم. مدتهاست می خواهم درباره این مسائل چیزهایی بگویم، می ترسیدم مطالب، خام یا از حقیقت عاری باشد. مسائلی پیش آمده که ناچارم این افکار را بیان کنم شاید برای معالجه بیماریهای خانواده ها نسخه ای باشد. برای اینکه مطالب از ذهنم فرار نکنند فهرستی به شما می دهم تا این بیانات نسبتاً کامل شود و نا تمام نماند. این درسها ایدئولوژی وحدت نیست، تعلیماتی است بسیار نارسا برای زمان محدودی که واجب است گفته شود .

- عشق قبل از ازدواج.
- توقعات بینهایت عاشق و معشوق قبل از ازدواج.
- دروغ و تزویر و فریب در عشق و پنهان کردن توقعات از یکدیگر. درحقیقت عاشق و معشوق یکدیگر را گول می زنند تا بهم برسند.
- ظهور و بروز توقعات بعد از ازدواج.
- بی خبری زن و شوهر، عدم آگاهی آنها از واقعیات زندگی. واقع بینی و برخورد با واقعیات زندگی، عکس العمل عاشق و معشوق نسبت به این برخورد.
- انسان نمی تواند بی عشق زندگی کند.
- عاشق و معشوق یا زن و شوهر دنبال عشق می گردند و عشق را در وجود یکدیگر پیدا نمی کنند.
- باز هم فریب و تزویر و دروغ گفتن بهم در زندگی زناشویی یعنی پنهان کردن خواسته ها و وارونه جلوه دادن توقعات .
- بیچارگی و دردسر بستگان طرفین و فرزندان این خانواده .
- حقوق زن در ایران از نظر قانونی، دینی، اجتماعی، سنتی.

- در ایران همه حقوق متعلق به مرد است .
- آزادی زنان در این عصر یا راز بدبختی خانواده های ایرانی. زنان ظاهرا آزاد شده اند اما مردان حقوقی برای زنان قائل نیستند .
- قضاوت مردان ایرانی درباره زن.
- عقل زن از مرد زودتر کامل می شود و هوش زن از مرد بیشتر است. آزادی مردان آنها را کم عقل کرده و محدودیت زنها موجب پرورش قوای عقلانی آنها شده است. زندانی از زندانبان تیز هوشتر است و دزد از پلیس.
- زنان ایران حيله گر و مزورند زیرا باید با حيله و تزوير، حق خود را از حلقوم مردان بیرون بکشند.
- درخت مکر زن صد ریشه دارد فلک از مکر زن اندیشه دارد.
- جامعه ایرانی جامعه نیست، حالت کاروان گذرانی را دارد که از منزلی به منزلی کوچ می کند و هنوز بین راه است زیرا از تمدن قدیم و سنتی خارج شده و به تمدن جدید و تکنیکی نرسیده و همه گرفتاریها و بدبختها از اینجا است. لذا گفتیم که این مقاله برای زمان حاضر صدق می کند و مخصوص شرق و ایران است.
- زن و مرد در غرب، خانواده در غرب، ازدواج در غرب، روابط دختران و پسران در غرب، حقوق پسران و دختران در غرب.
- خانواده های غرب زده و سیستم زندگی آنها. تقلید کورکورانه تحصیل کرده های ایرانی از این خانواده ها، گرفتاری و طلاق در اینگونه خانواده ها فراوان است. عامل بدبختی زنان ایران سیگار کشیدن، مشروب خوردن، قمار کردن، رقصیدن، علاقه به موسیقی غربی و تقلید کر و کورانه از فاحشه های غرب است.
- بیماری بی عفتی زنان.
- اقتصاد در خانواده شرقی، اقتصاد در خانواده های غربی.
- راه نجات جامعه شرق رسیدن به منزلگاه تمدن علمی و تکنیکی توأم با اخلاق است. نسخه خصوصی من برای نجات خانواده ها، تعلیم و تربیت دختران و پسران و آگاهی دادن به زنان و شوهران و پدران و مادران است که بدانند بدبختی آنها چیست و چه باید بکنند. البته تا هنگامی که محیط به منزلگاه تمدن تبدیل نشود این نسخه جنبه خصوصی دارد و نمی تواند داروی شفابخش کلیه دردها باشد. آگاه باشید جهان سوم و ملل عقب نگاه داشته شده یا باید نابود بشوند و یا حرکت خود را برای رسیدن به منزلگاه تمدن علمی سریع کنند. البته ناله جانسوز تار اگر بگذرد، استعمار، استعمار، استعمار ...
- زن و مرد در طبیعت.
- زندگی صحیح علمی در اروپا.
- خانواده های اروپایی خوشبخت هستند . زن و شوهر اروپایی بیکدیگر خیانت نمی کنند .
- علم زندگی و رفتار زن و شوهر مهم ترین و واجب ترین دانشی است که باید آموخته شود و متأسفانه خانواده های ایرانی از علم زندگی بی بهره اند.
- زن و مرد دو نفر هستند که باهم شرکتی تشکیل می دهند. از ابتدای زندگی یکی باید تسلیم دیگری بشود تا زندگی به سعادت نزدیکتر باشد و اختلافی پیش نیاید.

اینک پس از فهرست به تشریح مطالب فوق میپردازیم .

عشق قبل از ازدواج

درباره عشق سخن بسیار گفته ایم . بنا به انسان شناسی وحدت و حکمت نوین عشق واحد است و مجازی و حقیقی ندارد. اما عرفای گذشته برای عشق تقسیماتی قائل بودند و برخی از آنها انواع عشق را از منشا واحد می دانستند و تا حدودی حقیقت را درک کرده بودند و بین آنها معروف بود که عشق مجازی پلی است بسوی حقیقت .مولوی می گوید:

عشقها گر زین سر وگزران سر است عاقبت دل را به آن شه رهبر است

و معتقد بودند که عاشق هر کس باشد معشوقش هر چه باشد گمشده ای را می جوید که آن حقیقت است، کمال است و ذات اقدس باریتعالی، اما خودش نمی داند.

حکمت نوین معتقد است محبت و عشقی که در دل همه موجودات نسبت بیکدیگر و نسبت به مظاهر هستی جریان دارد، نتیجه و تجلی محبتی است که خداوند و هستی کل بوجود مقدس خودش دارد. مجموع عشق کل موجودات بینهایت عالم، عشق بینهایتی است که در ذات اقدس الهی جاری و ساری است. مثلا چون یک انسان خودش را دوست می دارد، سلولها و ذرات بدن این انسان نیز هر یک خودشان را دوست می دارند و به سلولهای هم جوار خود عشق می ورزند و مجموع عشق ذرات و سلولهای یک بدن، نیرویی کلی می شود که همان عشق عظیم انسان است به خودش.

همین عشق انسان به خودش و عشق انسان به جهان و خالق جهان به شکلهای گوناگون تجلی می کند همچون علاقه به پدر و مادر، عشق به فرزندان، عشق به همسر، عشق به لباس و خانه، عشق به وطن و زادگاه، عشق به غذا، عشق به مناظر طبیعت، عشق به دوستان و بستگان، عشق به زیباییها و هنر و دانش هزاران تعلق خاطر دیگری که هر انسان دارد که اگر این عشقها و این نیروی عظیم عشقی روی یک موضوع و در یک نقطه متمرکز و لیزره شود، نیرویی عظیم و قدرتی نافذ و مؤثر تولید خواهد کرد و انسان بوسیله این نیرو به کارهای خارق العاده قادر خواهد بود .

یکی از عشقهای گرم و پرهیجان مربوط به حس امور جنسی است . این حس در انسانها در سن معینی بحد بلوغ می رسد. بعضی از فلاسفه قدیم و جدید معتقدند که محرک همه احساسات و فعالیتهای انسان، غریزه جنسی است. حکمت نوین با اینکه حس امور جنسی را قوی می داند اما چنین عقیده ای ندارد که همه نیازهای بشر در این حس خلاصه می شود. می دانید که آفرینش انسان به وسیله این حس یا به انگیزه این غریزه صورت می گیرد. پس باید قبول داشته باشیم که حس امور جنسی بسیار قوی و در زندگی انسان رل مهمی را ایفا می کند. دختران و پسران قبل از ازدواج و بعد از آن تا سن کهولت و پیری آلت دست این حس امور جنسی هستند که تحریکات آنرا عرفای قدیم و اهل دیانت به القآت شیطانی و هواهای نفسانی تعبیر می کردند و می دانید که این حس مرتبا در درون انسان وسوسه می کند و حکومت او بر نهاد بشر و وسوسه هایش بیش از همه حواس و نیاز های روحی و جسمی انسانها است . بهمین دلیل زیگموند فروید به پیروی از گروهی از فلاسفه قبل از خود ادعا کرد که از بدو تولد تمام خواسته های انسان به انگیزه تاثیر غریزه جنسی است.

اگر مرا متهم به خیالبافی نکنید می گویم: صهیونیستهاکه در بسیاری از شئون انسانی در جهان انگشت می زنند، یکی از تحریکات بزرگی که در جهان نمودند و جوامع بشری را دچار گرفتاریهای بزرگ ساختند، پخش همین عقیده زیگموفروید فیلسوف معروف یهودی بود. خداوند این مکتب را از شر آنها و سایر سیاست بازان حفظ کند. گر چه ما افراد را می شناسیم و به قوه روحی الهی و ارشاد باطنی می توانیم جلو تحریکات آنها را بگیریم ولی باز مغرور نیستیم و از شر جاسوسان به خدا پناه می بریم . ما به شیطان عقیده نداریم اما سیاست بازان و جاسوسان را نمایندگان همان شیاطین سنتی و تاریخی می دانیم. از خدا می خواهیم که شرشان به خودشان برگردد و بگذارند ما خدمتی ناچیز به این نسل انجام بدهیم .

نشر روانشناسی فروید موجب تحریک موج شهوت جنسی در بین مردم جهان گردید که محصول آن در زمان ما بیتلیزم و مکتبهای بی بند و باری و شهوت رانی بود که صدمات جبران ناپذیری به پیکره تمدن بشری زده است هوسبازان و بازرگانان امور جنسی از عقاید مکتب فروید نهایت سوء استفاده را نمودند. روی تعلیم و تربیت مکتب فروید، انسانهایی در جهان و بین ملتهای مختلف ساخته شدند که به راستی همه چیز را در شهوت جنسی می دیدند. همانطور که یک عارف بزرگ همه چیز را در خدا و خدا را در همه چیز می بیند. کسانی که چنین عقیده ای پیدا کردند هیچگاه نمی توانند خانواده تشکیل بدهند. پس ببینید نشر این افکار صهیونیستی چه لطمه بزرگی به اساس زندگی بشر زده است. در پنجاه سال اخیر بسیاری از زنان و مردان در نقاط مختلف جهان به خصوص در اروپا زیر بار تعهد ازدواج و تشکیل خانواده نرفتند زیرا می ترسیدند بعد از ازدواج، محدودیت جنسی پیدا کنند و آزادی خود را در هوسبازی از دست بدهند. جوانان تحصیلکرده که به این افکار معتقد شدند، مانند حیوانات وحشی بلکه پست تر، همه ساعات عمر خود را در لجن شهوت و هزاران آلودگی و اعتیاد و خودنمائیهای مسخره آمیز و هرزه گیها گذراندند.

موج انقلاب اسلامی ایران در دو سال اخیر بطور موقت جلو اینگونه کثافتکاریها را در ایران گرفت زیرا مانند انفجاری که در ساختمانی رخ بدهد همه ارکان و شئون زندگی ایرانیان را بهم ریخت و روحیه وحشت و ترور بقول سعدی :

چنان قحط سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

اوضاع را طوری در هم ریخت و جوانان را به جنگ و خونریزی سرگرم کرد که کمتر توانسته اند به امور جنسی پردازد. ولی عجبا که البته تعجب ندارد، پخش مواد مخدر و گرایش به تریاک و حشیش و هروئین جای فعالیت های جنسی را پر کرد، زیرا جوانان نمی توانستند بر شهوت جنسی خود غالب شوند، ناچار برای جلوگیری از تحریکات و تشنجات جنسی به تریاک پناه بردند.

دین مقدس اسلام معتقد به ازدواج در سنین پائین است که اگر وسایل اینکار فراهم باشد بهترین راه نجات برای نسل جوان همین حکم اسلامی است. منم معتقدم که ازدواج باید از سن بلوغ اجباری باشد و دولت و جامعه هزینه زندگی نوجوانان را که تشکیل خانواده می دهند تقبل نمایند . مدارس از کودکستان تا دانشگاه مختلط باشد و پسران و دختران در کنار یکدیگر تحصیل را ادامه بدهند. به این ترتیب نود در صد عوامل منحرف کننده ذهن نوجوانان از بین می رود و هر جفتی یار و مددکار یکدیگر در تحصیل دانش و تزکیه نفس خواهند بود. جوانان را

تعلیم بدهند که جلو تکثیر نسل را به وسایل بهداشتی و سودمند بگیرند تا کثرت جمعیت، عرصه را بر مردم جهان تنگ نکند.

حکومت اسلامی ایران قبل از هر کاری می باید این مشکل را حل کند. بطوری که شنیده می شود دختران و پسران انقلابی با راهنمایی روحانیان با هم ازدواج می کنند و با رعایت قناعت اسلامی، زندگی را با حداقل وسایل مادی آغاز می نمایند. اما این اقدام مفید در سطحی محدود انجام شده است و به صورت قانونی همگانی در نیامده و چون جامعه فعلاً دچار تشنجات بعد از انقلاب است، انتظار چنین اقدام مفیدی در سطح کشور ناشی از پرتوقعی است.

دو اقدام اساسی یقیناً جامعه را بسوی خوشبختی رهنمون خواهد شد: اول تعدیل ثروت، دوم ازدواج اجباری برای نوجوانان. البته می دانم همه اقدامات اصلاحی اولویت دارد اما اقتصاد و امور جنسی برآستی زیر بنای بسیاری از مسائل اصلاحی و انسانی می باشد درجه اول اهمیت و اولویت را دارد.

جامعه ای که دچار اختلاف شدید طبقاتی می باشد به طوری که گروهی از تراکم ثروت دیوانه شده اند و اکثریت زیر باز فقر کمرشان خرد شده است، روی سعادت نخواهد دید و هر اقدام اصلاحی در چنین جامعه ای نتیجه عکس می بخشد و زیانبخش خواهد بود.

مثلاً "نشر افکار دینی و اعتقادات مذهبی در جامعه سرمایه داری بی بند و بار به سود استثمارگران تمام خواهد شد زیرا توده به عقاید مذهبی، آن هم در سطح نظری و فکری سرگرم و دلخوش می شوند و توانگران با آزادی و قدرت تمام به مکیدن خون فقرا و کارگران می پردازند و آنها را با این عقیده که آنچه می شود، خواست و مشیت خدا است و دنیا بهشت جنایتکاران و زندان مومنان خواهد بود، تسکین می دهند. دین تنها این دو دستور را ندارد یک فرد مومن موحّد هیچ گاه به فکر جمع ثروت نیست. دین اسلام می فرماید: "مومن نیست کسی که با شکم سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد."

به نظر دین، انسانیت وقتی تحقق پیدا می کند که تعاون و همکاری و کمک متقابل بین مردم جریان داشته باشد. به دلیل همین افراط و تفریطهای پیروان دروغین ادیان، کشیثها و مالاها در طی قرون و اعصار تعلیمات پیامبران را تحریف کردند و نگذاشتند احکام الهی پیاده شود و این باعث شد که مکتب مارکسیسم و انقلابات بلشویزم در دنیا جان بگیرد و ظهور کند و یقیناً مشیت الهی بر این نهضت‌های خونین و مادیگری تعلق گرفته که جلو افراط سرمایه داران و روحانیان دروغین و از خدا بی خبر را بگیرد و زندگی بشر در سطح جهان تعادل پیدا کند.

البته چون مارکسیسم، مذهب عصیان و مکتب طغیان و حالت انعکاسی و عکس‌العملی می باشد نمی تواند در دنیا باقی بماند زیرا عقاید این مکتب، تفریطی است در مقابل افراط سرمایه داری و درست نقطه مقابل رژیم های کاپیتالیست است.

مرام مارکس در عین حال که تا زیانه الهی بر پیکره سرمایه داری دیوانه محسوب می شود، خودش فاقد بسیاری از جنبه های مثبت انسانی است که هرگاه تعدیل شود و نیازهای روحی و انسانی در آن ملحوظ گردد، سیستم زیبای تعاونی و وحدتی و روش پاک انبیا الهی استقرار خواهد یافت. بگذارید بلشویکهای جهان، سرمایه داران مغرور و شهوت ران را از پشت اسبهای نخوت و تکبرشان به خاک بکشند. بگذارید سیلی جانانه دست قدرت الهی،

استعمارگران را به زانو در آورد تا زمین آماده حکومت‌های انسان‌گرا و آزاد اندیش گردد. اگر به دست انقلابیون عصیانگر جهان و نسل طغیان زده جوان، زمین از میکروبی‌های ریا و تزویر اهل ادیان و کثافات سرمایه داران جنایتگر پاکسازی نشود، ظهور حکومت‌های مردم‌گرای آزاد اندیش که بر اساس عدالت اجتماعی و اصول انسانی استوار باشند، امکان پذیر نخواهد بود

دو دولت بزرگ سوسیالیست جهان یعنی شوروی و چین، امروز بیدار شده و احساس کرده اند که با مرام مارکس نمی‌توان کشور را به خوبی اداره کرد و به تعدیل نظرات مارکس پرداخته‌اند. خودشان نمی‌دانند چه باید بکنند و نیازهای افراد ملت را که در مارکسیسم پیش بینی نشده چگونه برآورده سازند. اما این آمادگی را دارند که مکتب نوین انسانی الهی به آنها عرضه شود و کنار میز مذاکره بنشینند. سخن به درازا کشید ولی مفید بود. بحث در عشق قبل از ازدواج بود که باید در این زمینه سخن بگویم.

انسان حواس بیشماری دارد. هر حسی نیازی مخصوص به خود دارد که به حال بدن و روان مفید است و هر نیازی منشاء میل و خواهشی در درون آدمی است و هر میلی به ذوق و شوق و طلب تبدیل می‌شود و نهایت طلب عشق است. پس هر حسی در انسان عشقی مخصوص به خود دارد که در مقدمه این گفتار درباره حس امور جنسی و تواناییهای آن و اثر خلاقه اش اشاره ای کردیم.

همانطور که مجموعه حواس بدن انسان قدرت واحدی بنام عقل و روان ایجاد می‌کند، مجموعه عشق‌های گوناگون حواس انسان عشق واحدی را تولید می‌کند که به راهنمایی حس خداشناسی به صورت عشق به خدا یا عشق حقیقی متجلی می‌گردد. اگر کسی عاشق معبود حقیقی یعنی خداوند متعال بشود، مشکل می‌تواند همواره همه حواس خود را به این عشق متوجه و به این هدف مقدس متمرکز کند و هر آینه بتواند به این کار مقدس و بزرگ نائل شود یقیناً "جسم او به انرژی تبدیل خواهد شد و به اصطلاح ذوب می‌شود که در تاریخ عرفان و خداشناسی به ندرت دیده شده است. عرفا به چنین حالی فناء فی الله می‌گویند. ناچارم به حدیث قدسی معروف اشاره کنم: "هان آگاه باشید نزد خداوند شرابی است از برای دوستان و عاشقانش که چون بنوشند به اهتزاز در آیند و شادمان شوند و چون به طرب در آمدند طاهر و پاک می‌شوند و چون پاک و خالص گشتند، ذوب می‌گردند و چون ذوب شدند، وصل می‌شوند، و پس از وصال متصل می‌گردند و در حق ادغام می‌شوند و چون در خدا متصل و ادغام گشتند اثری از آنها باقی نمی‌ماند و فرق بین عاشق و معشوق از میانه برمی‌خیزد، با معبود وحدت می‌یابند و یکی می‌شوند."

در این مقاله مقصود من مطرح کردن بحث‌های عرفانی نیست اما گاهی مناسبتی باعث می‌شود که اشاره ای به عرفان بکنیم.

گفته شد که آدمی را حواس بسیاری است هر حسی نیازی و میلی و عشقی مخصوص به خود دارد. انسان پاره ای از حواس خود را می‌شناسد و از آن حواس و عشق‌ها و هوی‌ها و هوس‌ها یش آگاه می‌شود. مانند عشق زنان و مردان بیکدیگر که نیاز حس امور جنسی است، عشق به مال، عشق به مقام، عشق به شهرت و معروفیت و محبوبیت. اما بسیاری از امیال و هوی‌ها و عشق‌های خود را نمی‌شناسد. این عشق‌ها و خواسته‌ها بطور نا خودآگاه انسان را به طرف مقاصد خود می‌کشند و انسان مانند تخته پاره ای در اختیار امواج خروشان خواسته‌های درونی

خود و عشقهایش به هر طرف کشیده می شود و احیانا" به صخره های سهمگینی اصابت می کند و عمری را ناخود آگاه و دستخوش هیجانات گوناگون و کشمکشهای درونی و روانی می گذراند.

هدفش نامعلوم، راهش نا مشخص و بیچاره و درمانده دست خواسته های خودش می باشد. تنها راه نجات این درماندگان خود شناسی است. پسر و دختری عاشق یکدیگر می شوند، با زحمت بسیار به هم می رسند و هنوز زمان زیادی از وصال آنها نگذشته ماه عسل به زهر مهلک و حنظل تبدیل می شود. با همان شدتی که جذب شده اند یکدیگر را دفع می کنند. دیگر از آن همه عشقبازیها و اظهار فداکاریها خبری نیست، بلکه کینه و دشمنی و انتقام جای مهر و محبت را می گیرد و خودشان نمی دانند این صدمه را از کجا خورده اند و انگیزه این گرفتاریها چیست. اگر بتوانیم، در این مقاله این مسائل را روشن می کنیم. از یزدان مقتدر مهربان برای توفیق در این مهم استمداد می کنم.

توقعات بینهایت و عاشق و معشوق قبل از ازدواج

انگیزه اصلی ازدواج و علت اولیه عشق پسران و دختران نسبت به یکدیگر حس امور جنسی است. مرا ببخشیده، می باید بگویم: "قاعدتا" و اصولا" باید انگیزه اصلی محبت شدید دختران و پسران، حس امور جنسی و هدف غایی از این عشق و گرایش ازدواج باشد."

در صورتی که چنین نیست. با یک تحلیل روانی یا روانکاوی ساده می توان فهمید، وقتی انسان برای ارضای یکی از امیال یا خواسته های یکی از حواس حرکت می کند، بقیه حواس، به قاعده وحدتی که بین نهادهای کشور بدن است، خاموش نمی مانند. آنها نیز عشقها و تمایلات و خواسته های خودشان را عرضه می کنند. منتها نیاز یک حس و نیرویش قویتر بوده که جسم و روان آدمی را به طرف مقصود و خواسته خود حرکت می دهد. چون همه حواس باهم در سازمان روان همکاری دارند، بقیه حواس، خود را در این عشق شریک می کنند. این حرکت کلیه حواس و شرکت و وحدت آنها در یک راه، اتوماتیکمان انجام می شود و شخص انسان از آن بیخبر است.

مثالی می زنم حس تغذیه به شما اعلام گرسنگی می کند. به طرف غذا جذب می شوید. همه حواس شما تحت تاثیر نیاز حس تغذیه یعنی گرسنگی بسیج می شوند. آیا فقط در این غذا خوردن حس تغذیه ارضا می شود؟ کمی فکر کنید تا پاسخ این سوال را بفهمید. مثلا" حس زیباپرستی شما در وقت غذا خوردن چه می کند؟ جواب خواهید داد، سفره های رنگین و غذاهای الوان و گوناگون و زینتی که در سفره دیده می شود به ما می فهماند که برای حس زیبا پرستی ما نیز فکری کرده اند و این حس در وقت غذا خوردن ارضا می شود. حتی نقش و نگار سفره برای همین مقصود است. اما این هنرها و تزئینات را انسان، نا خود آگاه در مساله تغذیه بکار می برد. پس حس زیبا پرستی اتوماتیکمان کار خود را می کند و به مقصود خود می رسد.

به دلیل مشابه عروس را آرایش می کنند و داماد باید سر و صورت خود را اصلاح کند. پس در مساله جنسی نیز خوراک حس زیبا پرستی را فراهم می کنند، این دو حس را با هم یکی ندانید. دو حس مستقل هستند با دو نیاز و عشق مخصوص به خود. حس زیبا طلبی به حدی قوی است که انواع هنرها را به خدمت گرفته است.

توقعات بینهایت عاشق از معشوق قبل از ازدواج

عاشق می خواهد که معشوق زیبا، خوش اندام، خوش بیان، نویسنده، شاعر، موسیقیدان، شجاع و پهلوان، با سخاوت، جوانمرد، دانشمند و خلاصه خدا باشد. تمام این توقعات را عاشق در مانده در ذهن خود ساخته و به آن

عشق می ورزد. در حالی که جز ذات اقدس الهی هیچ موجودی این صفات را ندارد. می دانید چه می گویم؟ همه نیازهای گوناگون حواس بیشمار وجود یک انسان در وقت انتخاب همسر جمع می شوند و به صورت توقعاتی تجلی می کنند. عاشق انتظار دارد که معشوق از این توقعات عاشق بی خبر نباشد و به قول بچه ها با فیلمهایی که می دهد و نمایشاتی که اجرا می کند خود را آنجور معرفی می کند که عاشق می خواهد. به شما هشدار می دهم که مراقب خودتان باشید و سعی کنید از این هوی پرستیها و خود نمایشها برکنار بمانید. جوانان را می گویم که هنوز وارد زندگی نشده اند. به خودشان خیانت نکنند، عاشق و نامزد خودشان را با واقعیت زندگی آشنا نمایند. خود را آنچنان نشان بدهند که هستند.

روزی که در سن بیست و شش سالگی برای انتخاب همسر به منزل آنها رفتم به دختر مورد نظر خود گفتم: "ممکن است دو سال بعد از ازدواجمان من اعدام بشوم یا برای همه عمر به زندان بروم."

زیرا آن زمان در امور سیاسی دخالت می کردم و مثل همه جوانان کم تجربه با حکومت وقت می جنگیدم. به همسرم گفتم: "من تصمیم دارم وقتی از دنیا می روم حتما مبلغی بدهکار باشم. پس آگاه باش که از آلف و الوف زندگی خبری نیست و امروز که برای خواستگاری آمده ام مبلغی بدهکارم و هزینه عقد و عروسی را با بهره هر تومان ده شاهی از دوستان وام گرفته ام، اثاثه زندگی ندارم. آدمی هستم بسیار مذهبی خشک و فناتیک که اگر پسر عمومی تو موی سرت را ببیند با این اسلحه که همواره در اختیار دارم مغزت را متلاشی خواهم کرد."

پدر و مادرش نشسته بودند و سخنان مرا گوش می کردند. چون با هم بستگی داشتیم حرف مرا باور کردند. این قرار و مدارها باعث شد با اینکه در زندگی بیست ساله ما تا این ساعت بیش از هشتاد بار به زندان رفته ام به من ایرادی ندارد و منتها ایشان چون مرا مسلمان مبارزی می شناخت، انتظار نداشت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، به زندان بروم ولی خودم این مساله را قبلا برایش پیشگویی کردم. تا امروز همواره محرومیت مالی کشیده است اما هیچ ایرادی به من ندارد. اگر من برای اجاره کردن یک خانه به صاحبخانه مراجعه کنم صد عیب شرعی به خودم نسبت می دهم. پس از آنکه مدتی با صاحب خانه زندگی کردم او می بیند که در عیب جویی از خودم مبالغه کرده ام، در نتیجه به من جذب می شود. امید است با مثالی که از خودم زدم تا حدودی مقصودم را دریافته باشید و به اشکالاتی که بعد از ازدواج پیش می آید و موجب جدایی عاشق و معشوق از یکدیگر می شود واقف شوید.

الگوی انسان کامل

در نهاد هر انسانی الگویی از انسان کامل مطلق وجود دارد. الگوی انسان کامل تصویری مبهم از وجود خداوند است. این الگو در نهاد آدمی برای رسانیدن انسان به کمال مطلق نقش شده است که اگر این الگو نمی بود راه انسان مشخص نبود و سیر تکامل معنی نداشت.

اگر از فرد عامی بی سواد هم پرسید آدم خوب کیست؟ او بلافاصله به الگوی انسان کامل نهاد خود مراجعه می کند و به شما مشخصاتی می دهد. شاید دیده باشید وقتی فردی می خواهد خودنمایی کند نسبتهایی به خودش می

دهد بسیار عالی و خود را برتر از همه معرفی می کند که من چنین و چنانم. اما در عمل خلاف ادعای او را مشاهده می کنیم از خود بپرسید که این آدم این مشخصات انسان برتر را از کجا آورده که خود را آنچنان معرفی می کند؟ جواب این سوال را قبلاً دادیم. الگوی انسان کامل در نهاد هر کسی هست.

اگر گفتید چرا این بحث را مطرح کردم؟ باز هم جواب این پرسش را قبلاً دادیم. زمانی که دختر خانمی به انگیزه حس شهوت جنسی عاشق آقا پسری می شود این دختر خانم عاشق آقا پسر نیست بلکه در عالم خیال عاشق انسان کامل نهاد خودش شده است و تصویری از معشوق می کشد که شاید هیچیک از مشخصات بت ذهنی این دختر خانم با حال طبیعی آن آقا پسر تطبیق نکند و همچنین بعکس یعنی آن آقا پسر نیز به الگوی انسان کامل وجود خود عشق می ورزد.

نمی دانم این نظریه تا چه اندازه درست باشد که دخترها معبودشان مرد است، خدایشان مذکر است و پسرها معبود و خدایشان مونث، لذا در یکی از زندانها مرد عارفی از من پرسید آیا خدا مرد است یا زن؟ گفتم خدا نرماندینه است هم مذکر است هم مونث و علوم طبیعی ثابت کرده که یک دختر خانم قسمت کمتری از وجودش مرد است و قسمت بیشتر وجودش زن و غددی در بدن هست که ترشحات مثبت و منفی دارند. هر گاه ترشحات هورمونهای بدن کم و زیاد بشود جنسیت آن انسان تغییر می کند. بهمین دلیل بعضی از مردان، زن می شوند و بعضی از زنها به مرد تبدیل می گردند.

بدین ترتیب الگوی انسان کامل یک زن یک مرد فوق العاده برتر است و بعکس در نهاد مردان الگوی کمال به صورت زن جلوه می کند و عشق زنان و مردان به یکدیگر از همین مسأله الگوی انسان کامل سرچشمه می گیرد و اشکالات عشقی و ازدواجی نیز در همین مسأله محدود می شود یا از همین انگیزه سرچشمه می گیرد. مقصودم را درست درک کنید.

الگوی انسان کامل در نهاد انسان صرفاً برای ازدواج مقرر نشده است. این الگو مخصوص خداشناسی و یکتاپرستی و رسانیدن انسان به کمال مطلوب است. این الگو راه کمال شما است. ازدواج مسأله‌ای است مربوط به این کره خاکی و این چند روز عمر و البته امر بی‌اهمیتی نیست. اما اهمیت الگوی انسان کامل بالاتر از این مسائل است. بسیار خوب، وقتی که پسری به الگوی انسان کامل وجود خودش عشق می ورزد و دختر مورد نظر خود را در عالم تصور و خیال در آن الگو قرار می دهد و به او عشق می ورزد یقیناً "توقعاتش از همسرش بینهایت است یعنی بیچاره انتظار دارد که یک دختر هفده ساله بقدر خدا توانا باشد، باندازه خدا دانا باشد، محبتش، کرامتش، زیباییش و لطافتش خدایی باشد.

بعد از ازدواج با واقعیت روبرو می شود. می بیند نه تنها همسرش خدا گونه نیست بلکه گاهی مجسمه‌ای از شیطان است. مانند شیطان نر و لجن‌باز، حیل‌گر و حقه‌باز، بی‌وفا و نادریش و دارای هزاران عیب شرعی و عرفی. اما به شما بگویم همسر این آقا به این زشتی هم که ایشان تصور می کند نیست. این داوری از آنجا پیدا می شود که این آقا پسر توقعات بینهایتی از معشوق داشته و چون در عالم واقعیت، معشوق بیچاره با معشوق حقیقی ذهنی خیالی حضرت عاشق تطبیق نمی کند، عاشق بی‌اندازه از معشوق می رنجد و سایر صفات نیک او را نمی بیند.

در یکی از بخشهای فرهنگی در شهرستانی کوچک مسئول آموزش و پرورش بودم. معلمی از یزد تقاضای انتقال به آن بخش کرده بود که در غرب ایران قرار داشت. معلوم شد این آقا معلم از دست زن زاهدانی سیاه سوخته خود و پنج تا اولاد ناباب فرار کرده. این آقا بفکر ازدواج افتاد. شبی در منزل یکی از دوستان مهمان بودیم. آقا که طالب معشوقی بود از پشت شیشه دخترکی را دید زده بود. یک دل نه صد دل عاشق شد خواستگاری کرد، عروسی انجام شد. وقتی به حجله رفت با یک غول بی شاخ و دم روبرو شد. صاحبخانه زرنگی کرده بود. دختر بزرگتر را به جای دختر کوچکتر که از پشت شیشه دل عاشق را بسوی خود کشیده بود جا زده بود.

فغان از داماد برخاست «که این معشوق من نیست» ولی کار از کار گذشته بود. شنیدم حالا که نوزده سال از آن حادثه می گذرد از این خانم نیز پنج اولاد دارد. برای ثبت در تاریخ می گویم برادر آن دختر در این رژیم دادستان انقلاب اسلامی یکی از شهرهای بزرگ غرب ایران است. همین آقای دادستان که آن زمان کارمند ساده دادگستری بود. شب عروسی کتک مفصلی به داماد زد.

کار تمام عشاق مانند این معلم یزدی است. در حجله عروسی متوجه می شوند که معشوق عوضی است و اختلاف از همانجا شروع می شود. برای عروس و داماد حتی ادا و اطوارهای درون حجله خلاف انتظار است. زیرا هر کدام حرکات و سکنات معشوق را در شب عروسی طور دیگری پیش بینی می کردند. از فردای عروسی مشکلات شروع می شود. عروس خانم در دوره نامزدی خود را فدایی بستگان شوهر معرفی می کرد، اما بعد از عروسی دیگر چشم ندارد مادر شوهر را ببیند و مرگ خواهر شوهر را از خدا می خواهد. آقا پسر نیز پیش از ازدواج به سگ در خانه نامزدش عشق می ورزید اما بعد از ازدواج، اول، لگدی به شکم سگ محبوب عروسش می زند. عروس خانم هر کس را دوست بدارد موجب حسادت همسرش خواهد بود.

آیا در قرارداد قبلی نامزدی، حسادت هم مطرح شده بود؟ عروس حق ندارد به برادر خود خدمت و محبت کند و داماد نباید مادر خود را ببوسد و با زن برادر خود احوالپرسی نماید. راستی انسانهای بی دانش و خدانشناس و هدایت نشده بقول قرآن از حیوان و جانوران درنده پست تر و گمراه ترند. بسیار خوب، دود این آتشی که افراخته اند به چشم خودشان و فرزندان بیگناهمشان می رود.

مولوی می گوید: عاشقی بعد از چند سال لکه ای در چشم معشوق دید. به چشم او خیره شد و گفت لکه ای در چشم تو می بینم. معشوق گفت: از ما خداحافظ، رفیق عزیزم من از بدو تولد این لکه را در چشم داشته ام. تو زمانی که به من عاشق بودی کر و کور بودی و لکه را نمی دیدی. اکنون که لکه را دیدی نشانه آن است که عشقت تمام شده است. پس انگیزه ای برای ادامه زندگی ما با هم نیست.

آگاه باشید که ازدواج با عشقبازی دو مسأله کاملاً متفاوت است و آنها که می گویند زن و شوهر باید قبل از ازدواج عاشق یکدیگر باشند اشتباه می کنند.

انس و الفت و محبت باید بعد از ازدواج بین زن و شوهر پیدا شود بهمین دلیل در ابتدای این گفتار مفصل و خسته کننده گفتم پدران و مادران ما یعنی آنها که طبق روش گذشتگان ازدواج می کردند و حقوقی برای زنان قائل نبودند، زندگی تقریباً "سعادت باری داشتند. زنان بسیار کم توقع و پابند به مذهب بوده و عفیف و پاکدامن زندگی می کردند. اشتباه نکنید من مخالف حقوق زنان نیستم. مخالف با تزویر و ریا و ناجوانمردیها می باشم. من می دانم

که مردان شرقی به خصوص ایرانیان حتی طبقه تحصیلکرده هنوز در باطن سنتی فکر می کنند. متعصب، حسود و بسیار خودخواه هستند و در ته دل خود برای زنان حقوقی قائل نشده اند. اما از ترس آنکه مبدا ایشان را امل، فناتیک، سنتی و مرتجع بدانند تظاهر به آزادیخواهی می کنند و دم از حقوق زنان می زنند. با بی حجابی بانوان موافقت و برای اثبات روشنفکری و غربی مآبی خود با همسرانشان در مجالس رقص و شب نشینها شرکت می کنند که نطفه اولیه کدورت خانوادگی بر اثر حسادت و تعصب در همین مجالس و برنامه ها بسته می شود. زن و مرد علیه هم نکته گیری می کنند و در فرصت مقتضی معایب هم را به رخ یکدیگر می کشند. گاهی برای حفظ ظاهر تجدد مآبی، اصل قضیه را از هم پنهان می کنند و به بهانه جویی می پردازند. ایرادهایی از یکدیگر می گیرند که موجب شگفتی خودشان می شود. گاهی تهمت های بی اساس بهم می زنند و سر و صدا راه می اندازند. بستگان چنین همسرانی بیخبر از همه جا گرفتار اختلافات بی پایه و هوسبازیهای آنان هستند.

دروغ و تزویر و فریب در عشق قبل از ازدواج

در بحث گذشته اشاره کردیم که در وجود هر انسانی الگویی از انسان کامل که همه ابعاد انسانی را شامل است وجود دارد. هر انسانی به انسان کامل وجود خود عشق می ورزد. جوانان قبل از ازدواج:

اولاً: تصویر انسان کامل ذهنی خود را به معشوق خود می چسبانند و معشوق را در ذهن خود خدا گونه جلوه می دهند و صفات و مشخصاتی به معشوق نسبت می دهند که در وجود او نیست.

ثانیاً: هر کدام سعی می کنند خود را در نظر حریف، انسان برتر و شخصیتی خدا گونه جلوه بدهند و امتیازاتی برای خود قائل باشند که متأسفانه فاقد آن هستند. از همینجا پای دروغ و تزویر و گول زدن یکدیگر در میان می آید و چون هر دو یکدیگر را فریب می دهند البته جای گله و شکایتی نیست. عاشق و معشوق در مشرق زمین حقیقتاً "حقه باز و کلاه گذارند و دروغ و تزویر و ریا در بین ملل شرق جزو اخلاق عمومی شده. من در بین مردم خودمان کمتر به آدم صادق برخورد کرده ام. شما چطور؟

هر کس خود را در حد ایده آل به عنوان عالیترین فرد انسان به دیگران جا می زند. عجباً که هر فرد شرقی به خصوص ایرانی همه مردم را فاسد و بد اخلاق و خودخواه و دروغگو و خود را خدا گونه جلوه می دهند. به همین دلیل کار همه خراب است زیرا همه ایرانیان علیه یکدیگر شهادت می دهند و طبق این معادله وحشتناک همه ملت ایران علیه یک فرد ایرانی قاطعانه گواهی می دهند و هر فرد علیه همه.

پس برای یک فرد غیر ایرانی این مسأله مسلم است که ایرانیان نوعاً خودخواه، دشمن یکدیگر، ریاکار حسود و احیاناً "دزد و خائن هستند. من به نوبه خود به عنوان یک فرد ایرانی از این داوری خارجیان متأسف نیستم بلکه از خدا می خواهم که ملت ما به خصوص نسل جوان این داوری را در سطحی گسترده از زبان خارجیان بشنوند و در تاریخ منعکس ببینند شاید تکان بخورند. گفتیم که عاشق و معشوق قبل از ازدواج خیلی بهم دروغ می گویند. اگر تجربه پدران و مادران شما این نظریه را تأیید نکند به این علت است که احیاناً به روش قدیمی و سنتی ازدواج کرده اند و قبلاً عاشق و معشوق یکدیگر نبوده اند.

(قبل از ادامه بحث، مقاله‌ای را که در تاریخ دوازدهم اسفند پنجاه و هشت در زمینه تعلیم و تربیت گفته شده را تحت عنوان اثر تعلیم و تربیت در سرنوشت انسانها مطالعه نمایید. مصحح)

باز هم درباره توقعات بینهایت عاشق و معشوق قبل از ازدواج

در بحثی که مطالب را پیرامون شخصیت‌های متفاوت وجود یک انسان داشتیم نتیجه گرفتیم دو شخصیت، یکی شخصیت فطری و سرشت اولی و دوم شخصیت متعالی و الگوی انسان کامل وجود دارد. اگر فراموش نکرده باشید قبل از بررسی دروغ و تزویر در عشق و پنهان کردن توقعات از یکدیگر و کلاه گذاری و حقه بازی عاشق و معشوق بحثی را بعنوان "توقعات بینهایت عاشق و معشوق قبل از ازدواج از یکدیگر" مطرح کردیم و از همانجا مسأله الگوی انسان کامل یا شخصیت‌های متفاوت همسر انسان مطرح شد. بدنبال همان مطالب می‌گوییم:

دو نوجوان به سائقه شهوت جنسی بنا به مشیّت پروردگار به هم نزدیک می‌شوند. هر یک از اینها به دیگری عاشق نیست بلکه به الگوی انسان کامل نهاد خود عشق می‌ورزد و چون در طلب و جستجو است که کسی را در محیط پیدا کند که با الگوی انسان کامل یا شخصیت ایده‌آل درونی خود تطبیقش نماید. به محض آنکه شهوت جنسی او را به طرف پسر یا دختری می‌کشد ناخودآگاه سعی می‌کند معشوقه‌ای پیدا کند که با انسان کامل نهاد خودش منطبق باشد تا بتواند به او عشق بورزد. از قضای ربّانی طرف مقابل نیز خود را مانند انسان کامل نهاد عاشق می‌سازد و جلوه می‌دهد. مثلاً در مقام ادعا بر می‌آید که دانش‌اش بینهایت است در حالیکه به اندازه بزغاله‌ای مغز ندارد. کرم و سخاوتش از حاتم طائی به مراتب بیشتر است در حالی که در وقت پول خرج کردن رنگ خود را می‌بازد یا رنگ به رنگ می‌شود و بقول بچه‌ها با جیب خود قهر است. این آقا پسر، شجاعتش از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بالاتر است اما اگر بچه گربه‌ای به او بپرد غش می‌کند. بقول خودمان، پهلوان پنبه‌ای است که انسان کامل ایده‌آلش پهلوان است نه خودش. غریبه‌ها به چنین آدمی "دون کیشوت" می‌گویند که از شرح زندگیش فیلمها ساخته و کتابها نوشته‌اند. همه جوانهای ایرانی، پهلوان پنبه و دون کیشوت هستند، چه دختر و چه پسر. مرا ببخشید که به ملل شرق و ایرانیهای هم وطن خود، خوشبین نیستم.

به جان امیرالمؤمنین علی (ع) قسم، به انسان با شرف برخورد نکرده‌ام مقصودم از انسان با شرف، آدمی است که برای قول خود ارزش قائل باشد. از صد تا ادعا اقلان شصت تای آنرا عمل کند. شانزده یا هفده استاد و مرئی روحانی پیدا کردم و ظرف مدت سی و شش سال از محضر آنها بهره بردم. فقط چندتای آنها هشتاد نود درصد آدم بودند. بقیه شخصیتشان بین شصت تا نود درصد بود. اینها مربیان روحانی و رسل الهی و اولیای حق بودند که چنین بودند!!! ! شادروان حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان)، شهیدالله کمتر ضعف داشت و این آخرین مربی و استاد روحانی و علمی من بود که از سال چهل و شش شمسی به شخصیت والای الهی او پی بردم و تا سال پنجاه و دو که شخصیت او را در وجود خود یافتم، عاشق و مجذوبش بودم و بعد راهش را و مکتبش را ایده‌آل تشخیص دادم نه خودش را زیرا در زمان برخورد به آن بزرگوار، طالب انسان کامل بودم و از سال پنجاه و دو به بعد طالب مدینه فاضله و استقرار محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی شدم. (به مقاله شخصیت و انسان

کامل در اجتماع مراجعه نمایید. مصحح)

این روزگار گاهی به نظرم می‌رسد که برای رفع نقایصم احتیاج به مربی دارم و مدت دو ماه است که دنبال انسان برتر می‌گردم. به همین دلیل در کار مکتب داری سهل‌انگاری می‌کنم و تا یقین نکنم که من انسان کامل زمان هستم، بکار مکتب دل نمی‌بندم. زیرا این بی‌انصافی است که من بیمار باشم و برای درمان خود قیام و اقدام نکنم و روی خود خواهی به درمان بیماران دیگر بپردازم. از یزدان مقتدر مهربان عاجزانه تقاضا می‌کنم هر چه زودتر مرا به پیشگاه انسان کامل زمان یعنی آن شخصیتی که آدم است و لایق سجده فرشتگان می‌باشد معرفی نماید تا خودسر و خودخواه زندگی نکنم.

"بازگشت به مطلب"

قبل از ازدواج، عاشق و معشوق هر دو خیال می‌کنند انسان کامل نهاد خود را در جامعه یافته‌اند پس باید بدانید دو انگیزه و حس باعث می‌شود شما به کسی عاشق بشوید:

اول - انگیزه حس^۱ خداشناسی یا الگوی انسان کامل.

دوم - یکی از نیازها، مثلاً نیاز امور جنسی.

اکنون عشق را از دیدگاه امور جنسی بررسی می‌کنیم زیرا پیرامون علل شکست ازدواجها می‌خواهیم سخن بگوییم. حس^۲ شهوت جنسی ما را وادار می‌کند که جفت خود را بیابیم و ازدواج کنیم. حس^۳ خداشناسی و الگوی انسان کامل، انسان را وادار می‌کند که معبود خود را بیابد و بپرستد. نوجوانان متأسفانه این دو نیاز را با هم ترکیب می‌کنند. مثلاً دختر خانمی، آقا پسری را هم همسر خود می‌داند هم سرور خود. همسرش یا نامزدش هم معشوقه جنسی او است هم خداوند و معبود او. این است که بدبخت می‌شود. به همین دلیل پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید:

"قولوا لا اله الا الله تفلحوا" در رابطه با این بحث این آیه را ترجمه می‌کنیم:

بگویید که همسر ما لایق ستایش و پرستش نیست و فقط الله را بپرستید تا سعادت‌مند بشوید. بگویید که فقط خدا لایق عشق من است نه یک بشر خاکی. این است معنی "لا اله الا الله" و این است راه سعادت و رسیدن به کمالات عالیله انسانی.

سوال اول اینست: "عشق یک پسر به یک دختر یا بالعکس در نهایت به کجا منتهی می‌شود؟" جوابش روشن است. به ازدواج و تولید نسل. و سؤال دوم: "آیا انسان بعد از ازدواج باز هم به همسر خود عاشق است؟" ببخشید، سؤال را طور دیگری مطرح می‌کنم، "آیا انسان بعد از ازدواج دیگر نیاز به پرستش ندارد و دنبال خدا نمی‌گردد؟ آیا همسرانشان می‌توانند هم نیاز جنسی و نیاز به فرزند را مرتفع کند و هم معبود و معشوق و خدای انسان باشد؟" حالا بخوبی می‌فهمید که چرا بعد از ماه غسل دوران حنظل شروع می‌شود و چرا یک جفت نمی‌توانند همواره عاشق یکدیگر باشند و چرا اغلب زنان و مردان، عهد خود را فراموش و بیکدیگر خیانت می‌کنند. راستی مگر همسر شما بعد از شش ماه عوض شده است که نسبت به او سرد شده‌اید و چشم شما دنبال دیگران می‌گردد؟ کمی فکر کنید، نتیجه‌ای را که من می‌خواهم به شما تقدیم کنم خودتان آنرا دریافت می‌کنید.

به این چند جمله توجه فرمایید:

الف - عاشق و معشوق خود را انسان کامل زمان و خدای جهان به یکدیگر معرفی می‌کنند. به همین دلیل به یکدیگر عشق می‌ورزند.

ب - توقعات عاشق و معشوق از یکدیگر حد و مرزی ندارد زیرا هر کدام فکر می کنند دیگری خدا است و بینهایت است.

ج - هیچ یک از طرفین بعد از ازدواج نمی توانند توقعات طرف مقابل را برآورده کنند در نتیجه اختلاف پیدا می شود و طرفین در نظر یکدیگر کوچک و پست جلوه می کنند.

د- خودخواهی اجازه نمی دهد هیچ یک از زن و شوهر خود را مقصّر بدانند و به اشتباه خود اعتراف کنند در نتیجه هر کدام دیگری را متهم و محکوم می نمایند.

ه - حس خداشناسی که در ابتدای ازدواج اشتباه کرد و نامزد انسان را به عنوان خدا پذیرفت خیلی زود به اشتباه خود پی می برد. توجه را از روی همسر بر می دارد و باز بدنبال معشوق یا خدای جهان می گردد. در نتیجه بین زن و شوهر، عشق از بین می رود.

در اینجا توضیح می دهم ، کسانی که سرنوشت آنها هدایت است، قبل از ازدواج هدایت می شوند یعنی پس از آنکه به جفت خود عاشق شدند خداوند بوسیله اولیاء خود، آنها را به اشتباهشان متوجه می کند و عشق آنها به همسر آینده سرد می شود.

مدت شش ماه به دختری که بعد با او ازدواج کردم عاشق بودم و قبل از انجام مراسم عقد در حرم امام زاده حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام به مرد خدایی بنام سید محمد ترک برخورد کردم و او مرا از اشتباه در آورد و به من فهمانید که جهان را خدایی هست عظیم و بینهایت. به محض آنکه توجه من به خدا جلب شد، عشق آن دختر از دل من بیرون رفت و بعد با او ازدواج کردم فقط ازدواج. اما آگاه باشید و بدانید تا حضرت رضا علیه السلام در نظر من جلوه نکرد و در بیداری با من به مأموریت الهی صحبت نمود و مرا قانع نکرد با آن دختر ازدواج نکردم. حضرت رضا (ع) به من فرمودند: "سرنوشت تو این است که با این دختر ازدواج کنی" و من فقط به فرمان غیبی عمل کردم که بعدها این داستان در سر گذشت من خواهد آمد.

و - آنها که سرنوشتشان هدایت نیست، بعد از ازدواج باز هم دنبال معشوق می گردند و به فساد اخلاق و فحشا مبتلا می شوند زیرا نمی دانند که عشق مخصوص خداست. اگر مرد است مرتبا زن عوض می کند و اگر زن است دائما بدنبال مردهای جدیدتری می گردد و باصطلاح غربی مآبان تنوع پذیر است. راستی می دانید اکثریت مردم کره زمین جانورند و هنوز بشر نشده اند چه رسد به انسان و آدم؟! !

براستی شما برای مردی که با عشق ازدواج می کند و معشوق خود را زیر پا می گذارد و دنبال زنهای هرجایی می رود ارزشی قائل هستید؟ او بهتر است یا یک خوک؟ و بعکس درباره زنهای هرزه البته به شما بگویم که زنها وجدانا در عهد و پیمان خود با همسرانشان استوارترند و به زبان مردم این زمان می گویم: "بیشتر بیشرافی از ناحیه مردها است"

پوزش خواهی از خوانندگان

شما پرتوجویان می دانید، که ادب و نزاکت وحدتی و عرفانی، با این طرز گفتار که در این مقاله از من می شنوید سخت مغایرت دارد، اما فراموش نکنید که در ابتدای این مقاله گفتم این طرز و قالب بندی سخن، برای مردم این عصر به ویژه مردم ایران و جهان سوم است و موافق طبع ریاکاران و مردمانی که هنوز تکامل نیافته اند، سخن

گفته‌ام و گرنه یکتاپرستان واقعی و عارفان حقیقی نیازی به اینگونه پند و اندرز و راهنمایی ندارند. آنها خود را می‌شناسند، یزدان شناس و یکتاپرست هستند و بر وفق مرام طبیعت و سنن الهی عمل می‌کنند. شرافت در نظر مردم امروز مشرق زمین با آنچه خداپرستان واقعی می‌اندیشند فرق بسیار دارد. مسائل جنسی و نیازهای اولیه جسمی و امور طبیعی و فطری در این قسمت از دنیا با قوانین انحرافی و ستهای غلط ضد انسانی محدود و محصور شده، جوانان را دچار بیماریهای روانی نموده است.

در همین زمان در کشورهای ظاهراً متمدن، مشکل ازدواج و ارتباط جنسی جوانان تقریباً حل شده است. برای تماس و ارتباط نوجوانان که بعداً بلوغ رسیده‌اند مشکلات و موانعی در خانواده و اجتماع وجود ندارد. ازدواج دائمی با شروط و قوانین و موازین اجتماعی بسیار کم صورت می‌گیرد و جوانان تا سنین بالا تن به تعهد ازدواج و تشکیل خانواده نمی‌دهند و این بدان سبب است که جوانان از آزادی روابط جنسی برخوردارند که البته این آزادی بی حد، طبعاً معایب و زیانهایی را در بر خواهد داشت. اما مفسد و مضرات روش ایرانیان و خانواده‌های سنتی مشرق که موجب ریاکاری و دزدی در فحشا و فحشا در امور جنسی و برقراری رابطه‌های نامعقول و دور از شئون انسانی بیشتر است. چون همه خانواده‌ها کم و بیش از این انحرافات جوانان حتی افراد بزرگتر آگاه هستند ضرورتی ندارد مسائل را عریانتر عنوان کنم.

نویسندگان و گویندگان مذهبی و سنتی شرق از طرز برخورد مردم غرب و جهان متمدن با مسائل جنسی شدت انتقاد و عیب جویی می‌کنند به خصوص از اینکه رسم و عادت مردم مغرب زمین موضوع دوشیزگی دختران را بی‌اهمیت تلقی می‌کند سخت وحشت کرده‌اند در حالیکه قضیه به این شدت نیست که شرقیان می‌گویند. نقادان شرقی غافلند که در دین اسلام، ازدواج به دو صورت موقت و دائمی مقرر شده است و اگر نوجوانان غربی با هم روابط جنسی دارند از نظر دین اسلام گناهی مرتکب نشده‌اند بلکه روابط جوانان شرقی که بعلت محدودیت سنن و رسوم اجتماعی به شیوه‌های انحرافی عمل می‌شود صد در صد خلاف تعالیم اسلام است. دختران در شرق به خصوص در ایران باید تا زمان ازدواج قطعی و دائمی دوشیزگی خود را حفظ کنند. در حالیکه بعلت نیاز جسمی و طبیعی با پسران در ارتباط هستند و خاک بر سر ملت ایران که حقیقت را زیر پا نهاده، بزرگ و کوچک خود را فریب می‌دهند و به رسوم و عاداتی پایبند هستند که همه خلاف طبیعت و قوانین الهی و فطرت پاک انسانی است. اهمیت نیاز جنسی جوانان و روابط آنان در زندگی اجتماعی و خانوادگی و اثرات و نفوذ حس امور جنسی نباید نادیده گرفته شود.

برای اصلاح یک جامعه، تنظیم روابط جنسی جوانان و موضوع ازدواج، درجه اول اهمیت را دارا خواهد بود. زیرا با سلامت جسم و عقل افراد ارتباط دارد. کشورهای که این مسأله مهم حیاتی و نیاز همگانی را بطرزی علمی و عقلی و متناسب با قوانین طبیعی حل نموده‌اند در تأمین سلامت بدنی و عقلی افراد جامعه خود توفیق زیادی یافته‌اند. بحران بلوغ جنسی در نوجوانان مملکت ما موجب هیجانها و بحرانهای اجتماعی و ظهور انواع حالات جنون در جوانان و شیوع بیماریهای جسمی و روانی گردیده است.

می‌دانم که این گفتار نمی‌تواند نجات‌دهنده نسل جوان ایرانی گردد زیرا باید مدیران مملکت به اهمیت این مسأله حیاتی پی ببرند و مبلغین و رهبران فکری جامعه در کنار مدیران کشور به روشن کردن افکار و هدایت نسل

جوان پردازند و سران مملکت با فراهم کردن وسایل ازدواج موقت و دائمی برای جوانان و وضع قوانین متناسب با فطرت و طبیعت انسان این مشکل را حل کنند.

این مکتب، نظریه "زیگموند فروید" را بطور کلی و صد در صد تأیید نمی کند اما حس امور جنسی را که عامل حیات و ادامه نسل می باشد، بسیار مهم و با ارزش می داند. این حس می تواند در تعیین سرنوشت انسانها و تأمین سعادت آنها رل عمده‌ای را به عهده بگیرد. اگر مرا به اغراق گویی متهم نکنید. می گویم هشتاد درصد بیماریهای جسمی و روانی و بحرانهای اجتماعی به سائقه حس امور جنسی و به انگیزه انحرافات این حس می باشد.

مکتبهایی که اقتصاد را زیر بنای کاخ جامعه می دانند چنین پنداشته‌اند که ناهماهنگی روابط جنسی جوانان و انحرافات ناشی از این حس به علت نابرابری اقتصاد جامعه و طبقاتی بودن جامعه و عدم عدالت در توزیع ثروت است. جوانانی که در جوامع سنتی و سرمایه‌داری زندگی می کنند در دوران نوجوانی از نظر اطفای خواهشهای جنسی محدودند و چون استقلال اقتصادی پیدا کردند و ثروت پدر را به میراث بردند دچار انحرافات جنسی و بیماریهای شهوانی می شوند در نتیجه به جسم و جان آنها ضربات هولناک وارد می گردد. مغز، نیرو و توان خود را از دست می دهد، اعصاب صدمه می خورند و بقول عوام چهار ستون بدنشان از هم می پاشد و بعد که آتش حرص خاموش شد، توان تفکر و ادامه زندگی ندارند. مضافاً بر این در دوران نوجوانی که از نظر رفع نیازهای جنسی محدود بوده‌اند دچار عقده‌های روانی و انحرافات جنسی و بیماریهای جسمی شده‌اند.

فقر خارج از اندازه و توانفرسا و ثروت بی حد و افراطی هر دو از عوامل مهم بدبختی یک جامعه می باشد. اما تنها تنظیم امور اقتصاد و معاش جامعه برای تأمین سعادت کافی نیست. دانش و بینشی لازم است که برای کلیه نیازهای افراد در جامعه وسایل کافی و متعادل و متناسب فراهم کنند و به افراد جامعه درس بهتر زیستن بدهند. مردان و زنان ما پس از تحصیلات و مطالعاتی در سنین بالا متوجه می شوند که چگونه باید زیست که متأسفانه دیگر توان زیستن و فکر کردن و کنترل و تنظیم قوای روحی و مادّی را از دست داده‌اند و به بیماریهای جسمی و جانی فراوان مبتلا شده‌اند که اگر تجربه و دانش را مدیران مملکت و آموزش و پرورش کشور به کودکان و نوجوانان بدهند یقیناً جامعه روی سعادت خواهد دید.

از اینجا نتیجه می گیریم که دانش و بینش و معرفت زیر بنای هر چیزی است نه اقتصاد. اگر جامعه بی معرفت باشد نمی داند و نمی تواند امور اقتصادی خود را تنظیم کند لذا نظر خداشناسان با علمای مادّی تا حدودی مغایر است.

می گوئیم: "قولوا لا اله الا الله تفلحوا" "یکتاپرست باشید تا سعادت‌مند شوید" آنها می گویند: "اقتصاد را تنظیم کنید تا خوشبخت شوید".

ما می گوئیم: "تا زمانی که افراد یک جامعه خداپرست و با وجدان یعنی با معرفت نشود و عقل پیدا نکنند، راه اصلاح امور اقتصادی را نمی دانند" آنها می گویند: "از مردم نادان سلب اراده و اختیار کنید و بر آنها ولایت و قیمومیت پیدا کنید و ثروت و مال را از دست آنها بگیرید و آزادی فردی و استقلال مالی به آنها ندهید و آنها را گوسفندوار با تازیانه قانون و پلیس اداره کنید و با زور و تحمیل قوانین را اجرا نمایید تا امور اجتماعی منظم شود."

ما می‌گوییم: "در محیط استبداد و تحمیل عقیده، عقل و وجدان و انسانیت رشد نمی‌کند. نباید انسان را خفه کرد. شما زمامداران سوسیالیست، نیازهای مادی و معنوی انسان را درک نکرده‌اید. شما انسان را نمی‌شناسید. چطور به خودتان حق می‌دهید که برای افراد بشر، قانون و آیین زندگی وضع و تدوین نمایید. چه کسی به شما این صلاحیت را داده که برای توده مردم تکلیف تعیین نمایید؟"

مرام سوسیالیسم همان مرام انبیا و عرفاست اما نباید به زور تازیانه و گلوله به جامعه تلقین و تحمیل شود. یک فرد سوسیالیست، اجتماعی فکر می‌کند. بجای "من"، "ما" می‌گوید. از منافع شخصی در راه خیر عمومی می‌گذرد. هر نیازی را در صورت وفور نعمت و رفاه عمومی بقدر تعادل و در صورت نبودن وسیله و محدودیت به حداقل و با حالت زهد و تقوی و پرهیزکاری برآورده می‌کند.

اما این حال و این اخلاق نیکوی الهی (سوسیالیسم) باید به انتخاب و به اراده فردی اتخاذ شود نه دیگران به زور به کسی تحمیلش کنند. انسان باید درست تربیت شود و به کمالات عالیه انسانی و مراتب والای عرفانی برسد تا اجتماعی فکر کند و سوسیالیست بشود و اینطور فکر کند که من سود خود را در سعادت همگانی می‌بینم و من در صورتی سعادت‌مند هستم که جامعه بشریت خوشبخت باشد.

پس، از راه ترویج افکار و تشکیل مکتبهای روحی عرفانی و انسانی افراد را سوسیالیست بار بیاورند نه اینکه با انقلابات خونین و اعمال قدرت یک گروه بر یک جامعه نادان حکومت کند و بدون اینکه مردم درک اجتماعی و آگاهی پیدا کنند آنان را در رژیم باصلاح سوسیالیست قرار بدهند و قوانینی را بر آنها تحمیل نمایند.

اگر بگویید: "در جامعه سرمایه‌داری ترویج مرام سوسیالیسم ممکن نیست و زمامداران نمی‌گذارند ما نسل جوان را با این افکار آشنا کنیم. در پاسخ می‌گوییم: "شما اشتباه می‌کنید. همین روزها در کشورهای سرمایه‌داری و کاپیتالیست، مکتبهای روحی و عرفانی بدون انتخاب کلمه سوسیالیسم یا مرام مارکسیسم با آزادی تمام و با برخورداری از کمکهای بی‌دریغ سرمایه‌داران و زمامداران به تربیت جوانان مستعد مشغولند و مکتب روحی وحدت نوین جهانی نیز مدتهاست که به انسانسازی پرداخته است و بیچاره زمامداران کور و کر همین که می‌بینند یک مکتب روحی و عرفانی، جوانان را با خدا و عالم غیب و اصول دین و روش انبیا آشنا می‌کند خیالشان راحت می‌شود و چنین می‌پندارند که دین و قوانین آسمانی حافظ سیستم سرمایه‌داری است و با خیال نشسته شده‌اند و جلو فعالیت مکتبهای عرفانی و روحی را نمی‌گیرند بلکه آنها را تقویت می‌کنند."

پس در هر زمانی و مکانی، اهل حقیقت برای فعالیت آزادند. اهل حقیقت به آینده فکر می‌کنند نه به حال، به جهان فکر می‌کنند نه به یک منطقه، به کل انسان فکر می‌کنند نه به یک طبقه. پس با حکومتی که بر مردم زمامداری می‌کند کاری ندارند که دچار مشکلاتی بشوند. این است که وحدت نوین جهانی به پرتوجویان با ایمان و درست پیمان تذکر می‌دهد در سیاستهای مخرب و ضد حکومت و برهم زنده نظم جامعه همکاری و دخالت نکنید. به تصفیه اخلاق و تزکیه نفس و تربیت خود پردازید. مادام که تظہیر اخلاقی نکرده‌اید حق ندارید دیگران را راهنمایی کنید. تا زمانی که بیمار هستید باید بفکر درمان خود باشید. حرکت‌های تند انقلابی رفتار بی‌خردان است. خود را نساخته، برای ساختن دیگران قدم بر می‌دارند!!

راستی مردم افغانستان در این زمان از سوسیالیسم و مارکسیسم چه می دانند؟! آیا در آنجا انقلاب فرهنگی بنیادی مارکسیستی اتفاق افتاده است؟! یا اینکه گروهی تحصیلکرده و غربزده که با ایسم‌ها آشنا شده‌اند ارتش شوروی را به کمک طلبیده‌اند که بر مردم مفلوک و عقب مانده افغانستان حکومت کنند و نام این جنایت تاریخی خود را انقلاب سوسیالیستی نهاده‌اند!! و یا همین انقلاب اسلامی ایران که از مواهب آن، همگان برخوردار شده‌اند آیا واقعا "یک انقلاب فرهنگی و بنیادی اسلامی است؟"

ظهور و بروز توقعات همسران بعد از ازدواج

در مقدمه این مطلب باید بگویم، زن و شوهر قبل از ازدواج از واقعیات زندگی بی خبرند. البته همانطور که قبلاً تذکر دادم مخاطب ما در این بحث، مردم جهان سوم است که متأسفانه بکلی از همه چیز غافلند و در هیچ زمینه‌ای فرزندان ما آموزش نمی‌بینند. تعلیم و تربیت فرهنگی در جهان سوم با دخالت استعمارگران به صورتی در آمده که محصولات مدارس ما بدرد خودشان، خانواده و کشورشان نمی خورد. استعمارگران خوب می فهمند که با ملل ضعیف چگونه رفتار کنند تا ثروتهای طبیعی این ملتها را به آسانی غارت نمایند به انواع وسایل و دسایس و حیل در بیمار کردن جوانان و انحراف افکار آنها از واقعیات زندگی می کوشند.

مردم جهان سوم، بیچاره و تهی مغزند. به حدی دیوانه‌اند که از بیماری خود بیخبرند. زندگی را نوعی بازیچه و تفریح می دانند. با عمر و شرافت و شخصیت خانوادگی خود مبارزه می کنند. از افتخارات نوجوانان ایران، سیگار کشیدن و اعتیاد به مواد مخدر است و در این کار زشت و خانمانسوز با هم مسابقه می دهند. شهوت رانی و اعتیاد به امور جنسی نشانه دانش و تمدن جوانان ایرانی است.

من به کشورهای دیگر مسافرت نکرده‌ام و از احوال جوانان غربی بی خبرم. اما بطور کلی می دانم اگر در کشورهای غربی افراط در شهوت و هوسبازی، عادت نوجوانان بشود، یقیناً آن کشور در هر حدی از ثروت و دانش و تمدن باشد، بزودی سقوط خواهد کرد.

امکان ندارد ملت ما روزی روی سعادت به خود ببیند مگر آنکه انقلابی فکری و فرهنگی رخ بدهد مکتبی پیدا بشود که نوجوانان را آگاهی و آموزش بدهد که خود را در لجنزار کثافات اخلاقی غرق نکنند و معنی و مفهوم زندگی را درک نمایند و نیازهای جسمی و روانی خود را آگاهانه و با تعادل تامین نمایند. من بیش از ده سال است که متوجه شده‌ام تعلیم و تربیت کثیف آمریکایی در ایران و آزادیهای بیحد و حصر، دختران و پسران، نسل ما را از بن فاسد نموده است.

جهان سوم غرق در کثافت است. نادانترین فاسدترین، کثیف‌ترین و منحرفترین انسانهای زمین در جهان سوم زندگی می کنند. ایران، افغانستان، هندوستان، پاکستان، عراق، مصر عربستان سعودی و دیگر کشورهای جهان سوم. این بدبختی و عقب ماندگی علل بسیاری دارد که بزرگترین آن وجود قشری از آخوند و روحانیون مذهبی است نه همه آنها. خانقاه‌ها، تکیه‌ها، مسجدها، اقطاب صوفیه، مرشدان طریقت و دستگاههای تعلیم و تربیت و وسایل ارتباط جمعی از روزنامه تا تلویزیون. همه جامعه شناسان و مصلحین و متفکرین، گناه عقب ماندگی جهان سوم و کشورهای اسلامی را به گردن استعمارگران می‌اندازند. من هم موافقم و حرفی ندارم اما آیا انگلستان جنایتکار و

پلید و فرانسه ضد بشر و دیگر کشورهای اروپایی و آمریکای جهانخوار یا میراث خوار استعمار و روسیه و اخیرا کشور ژاپن به چه وسیله‌ای برای بدبختی ملت‌های جهان سوم متوسل می شوند؟

آیا آن وسایل را از خارج وارد می کنند یا اینکه از بین ملت خودمان انتخاب می نمایند؟

بعضی آخوندهای جاسوس و عمال بیگانه ظاهرا ایرانی و مسلمانند، اقطاب دراویش صوفیه، ایرانی و مسلمانند. فرهنگیان خود فروخته، ایرانی و مسلمانند. وزرا و وکلای خود فروخته، ایرانی و مسلمانند. ای رسوایان تاریخ بشریت چرا بیدار نمی شوید؟! پس چرا شما انگلیسیها را جاسوس خودتان نمی کنید؟! خجالت نمی کشید که انگلیسیها و آمریکاییان، روسها و ژاپنها در تاریخ وطن پرست و با ایمان شناخته شوند و شما، جاسوس و خودفروش؟ ای بی غیرتها تکان بخورید!!

بعد از جنگهای صلیبی که تقریبا چهار صد سال طول کشید و شرح آن را باید در کتاب "تاریخ تمدن" ویل دورانت بخوانید، کم کم تمدن شرق به غرب رفت و مردم اروپا به خصوص انگلستان فهمیدند راه زندگی کدام است. دانشمندان و پیشوایان سیاسی و ملی اروپا تمام اصول برجسته اسلامی و نکات مثبت تمدن شرق را به ملت خود آموختند. کتب علمی و اخلاقی شرقیان را ترجمه کردند و روی مسائل مهم این کتب به تجربه و تحقیق و تمرین پرداختند و توانستند فرهنگی غنی و بارور از تمدن شرقی و یونانی اتخاذ کنند و پیشنهاد زندگی خود بسازند. تا عصر رنسانس که بعد از تحول فکری و انقلاب اجتماعی و سیاسی در همه اروپا بویژه انگلیس و فرانسه به این نتیجه رسیدند که باید دست آخوند و ملای قشری و خود فروخته را از امور کوتاه کرد.

نهضت‌های فکری، دینی و سیاسی علیه کلیسا و سیستم جنایتکارانه پاپ دست به کار شد و دستگاه روحانیت مسیحی با همه قدرت نظامی و مالی و سیاسی و نفوذی که در قلوب توده مردم داشت به زانو درآمد و در رم محاصره و محدود شد. واتیکان را برای خوردن و خوابیدن اسقفها و کشیشها و پاپها به آنها دادند زیرا نمی توانستند بکلی دستگاه روحانیت را نابود کنند به دو دلیل:

اول آنکه نیاز معنوی، روحانی، دینی و اخلاقی به انگیزه حس خداشناسی و حقیقت جویی و وجدان و مسوولیت همواره وجود دارد و باید این نیاز رفع شود. دانشمندان و متفکرین سیاسی موفق شدند که در زمینه خداشناسی و معنویت کار کنند و به کشفیاتی نائل شوند تا پاسخگوی این نیاز همگانی باشند.

دوم آنکه توده مردم و عوام الناس چنین می پنداشتند که پاپ و اسقفها و کشیشها واقعا نایب مسیح (ع) هستند و مسیح پسر خداست و اگر اینها با روحانیون دین مخالفت ورزند مورد غضب خداوند و مسیح (ع) واقع می شوند. شیعیان می پندارند که روحانیون و مجتهدین با امام غائب در ارتباط هستند ولی خود مجتهدین چنین ادعایی ندارند و هیچگاه نگفته اند که امام غائب (ع) را می بینند. هر مجتهد یا آخوندی که در طول تاریخ ادعا کرده که با امام غائب در ارتباط است از طرف همکاران خود تکفیر و طرد شده است.

ما در این قسمت از مقاله می خواستیم درباره "ظهور و بروز توقعات همسران بعد از ازدواج" سخن بگوییم و اگر فراموش نکرده باشید مخاطب ما در این بیانات مردم جهان سوم و جوانان ایران هستند که درباره عقب ماندگی فکری آنان سخن گفتیم و قصه ما طولانی شد. با عرض پوزش بمطلب خودمان برمی گردیم.

جوانان از واقعیات زندگی و نیازهای حتمی و طبیعی آدمی بی خبرند. به همین دلیل مطلق‌گرا هستند و با افکار ایده‌آلیستی زندگی می‌کنند. شاید به همین علت است که در بحران بلوغ، پدر و مادر را به عنوان انسان کاملتر از خود قبول ندارند و با دیده حقارت به آنها می‌نگرند و بعد از مدتی، ارادتی را که نسبت به استادان و مربیان خود دارند از دست می‌دهند. زیرا می‌بینند پدران و مادران و استادان و بزرگترها مثلاً به مادیات و وسایل زندگی اهمیت می‌دهند، تزویر می‌کنند و همه شئون انسانی را در معاملات اقتصادی و برخوردهای زندگی فدا می‌نمایند. از صاحبان زر و زور می‌ترسند و برای نزدیک شدن به آنها خود را خفیف می‌کنند.

جوان نمی‌تواند کسانی را که به این حالات و بیماریها مبتلا هستند ببخشد و آنها را به عنوان یک انسان متوسط بپذیرد. بت نسل جوان شدن یا انسان کامل او بودن بسیار مشکل است. گمان نمی‌کنم هیچیک از پیامبران و مصلحین تاریخ، مقبول طبع بلند پرواز و آرمان‌خواه جوانان بوده باشند. اگر در جامعه خود می‌بینید کسانی در نظر جوانان جالبند و آنها را جذب کرده‌اند، باور کنید که صدای دهل شنیدن از دور خوش است. یعنی جوانان تماس مستقیم با آن پیشوایان و رهبران ندارند و از زندگی خصوصی آنها بیخبرند. کانالهای پیش ساخته سیاستهای استعماری، عروسکهای مقوایی را به عنوان پیشوا و شخصیت‌های انقلابی و پیشتاز به جامعه معرفی می‌کند و با تبلیغات و تلقینات آن عروسکها را بر جایگاه رفیع قلوب جوانان یک ملت استقرار می‌بخشد که بر اثر گذشت زمان و تماس نزدیک با آن رهبران، کم‌کم برای افراد معلوم می‌شود که این پیامبران دروغین نیز دندان دارند، معده دارند مثل همگان نیازمندند و بالاخره برای خود کار می‌کنند نه برای جامعه.

در طول تاریخ، میلیاردها نفر از جوانان پاکدل و ساده و حقیقت‌جو فدای مطامع افراد جاه طلب و استثمارگر شده‌اند و می‌شوند. بدیهی است که جوانان نیز بعد از گذشت زمان به پدران خود می‌پیوندند. مثل آنها قدر زندگی مادی و وسایلی را می‌دانند و معنویات و حقیقت را برای اهل آسمان و فرشتگان می‌گذارند و به زندگی خاکی قناعت می‌کنند زیرا پدران و مادران و مربیان نیز روزگاری خود جوانانی پر خون، جوشان و خروشان بوده‌اند.

خلاصه آنکه در دوران نامزدی و قبل از شروع زندگی رسمی، پسر و دختر برای یکدیگر کاخهای خیالی می‌سازند اما بعد از ازدواج کم‌کم با واقعیات زندگی روبرو می‌شوند و توقعات از یکدیگر شروع می‌شود. همان دختری که قبلاً می‌گفت: "عزیزم من عاشق تو هستم اگر در جهنم در کنار تو باشم، خوشم. از تو خانه و فرش نمی‌خواهم و نیازی به اتومبیل و وسایل زندگی ندارم. هر آینه پست‌ترین شغل را داشته باشی برای من عزیز و محترم می‌باشم" و اظهار محبت‌هایی از اینگونه. یکسال از ازدواج نگذشته زندگی را به همسرش تلخ می‌کند. شوهر خواهرش را به رخ او می‌کشد و زندگی پر تجمل پسر عمویش را. او را بی‌عرضه می‌خواند و از اینکه همسر او شده پشیمان است.

می‌گوید: "مرا گول زده‌ای، چه وعده‌ها که ندادی و امروز عکس آنرا می‌بینم" همینطور پسران در دوران نامزدی و عشقبازی، بنده فداکار و غلام وفادار معشوقشان بودند و چون روشنفکر و آزادیخواه هستند آزادی‌های همسرشان را محدود نمی‌کردند اما بعد از ازدواج، خانم حق ندارد خانه برادرش برود و با پسر عمویش احوالپرسی کند. مردانگی و تعصب، جای آزادگی و روشنفکری را می‌گیرد و روزگار آن دختر سیاه می‌شود.

نقار و کدورت، زندگی را بر طرفین تلخ می کند و هر چه بر عمر زناشویی بگذرد این توقعات بیشتر می شود و ارزش و شخصیت ایده آلی همسران برای یکدیگر پایین می آید تا جایی که از هم متنفر می شوند و زمزمه طلاق و جدایی جای ترانه های عشق و وصال را می گیرد.

در این مسیر مریبان فرهنگ مملکت به علت آنکه مهمترین مسأله حیاتی را به جوانان نیاموخته اند و آنها را با واقعیات زندگی آشنا نکرده اند مقصّرند. در شرق و جهان سوم به لطف استعمارگران و دایه های دلسوزتر از مادر، مردم از همه چیز بی خبرند به خصوص از علم و زندگی و آیین زناشویی. زیرا اگر علم زندگی را بدانند آنوقت ممکن است فرصت فضولی پیدا کنند. البته وقتی زن و شوهر دائم دعوا داشته باشند و مسائل کوچک زندگی آنها را سرگرم کند و هرکس در کار خود معطل باشد و راه و رسم زندگی را نداند دیگر به این مسایل نمی پردازند.

ملتهای از ما بهتر، همه وسایل زندگیشان را حکومت و سرویسهای خصوصی تأمین می کند. خانم خانه، رفت و روب نمی کند، رخت نمی شوید، بچه داری نمی کند، غذای مفصل نمی پزد. فراغت دارد، مطالعه می کند، در اجتماعات شرکت می کند، در سیاست دخالت می کند و به تمام معنی زنده است.

همسر بیچاره من بیست سال است در ترافیک بین آشپزخانه و اطاق پذیرایی در رفت و آمد است. فرصت ندارد یک صفحه کتاب بخواند. مادران شما چطور؟ اگر جوانانی پیدا شوند که فراغتی داشته باشند، خطوط پیش ساخته سیاستهای استعماری آنها را با "ایسمهای" استفرغ شده غربی، کتابها و مرامهای از محتوی خالی چنان سرگرم می کنند که نمی توانند بفهمند اطراف آنها چه می گذرد.

می دانم این سخنان نه تنها اثر مثبتی در زندگی من و شما و ملت بدبخت ایران ندارد بلکه ارباب می شنودومی رنج و مستی خاک به دهان من می کوبد و به آزار شما می پردازد، ولی اگر نگویم به شما خیانت کرده ام. ترسو هستم اما خیانتکار نیستم. این سخنان را با کسی در میان مگذارید که مزاحمتان می شوند فقط خودتان بدانید که اگر از آیین زندگی بی خبر بمانید به کشورتان خیانت کرده اید.

اگر خانواده را مرکز نبرد و جدال بکنید از امور مهم زندگی عقب می مانید. وقتتان را به بطالت نگذرانید. مطالعه کنید و آگاه بشوید. در سیاست مطلقا دخالت نکنید که همه خطوط سیاسی آلوده است.

زنهار که در رهگذر آدم خاکی بس دانه فشانند و بسی دام تنیدند

به اینجا که رسیدم این سوال برایم پیش آمد "آیا در طول تاریخ هیچ انسانی از منافع خود در راه خیر جامعه نگذاشته است؟ و اگر جواب این سوال منفی است پس چرا تاریخ از شخصیتهای برجسته انقلابی و مصلحین بزرگ و پیامبران پاک و فداکار به نیکی یاد می کند و نشان می دهد که آنها خودشان را فدای دیگران کرده اند؟" برای این سوال دو جواب باید بدهم که هر دو در معنی یکی است. فداکاران تاریخ دو دسته بوده اند:

الف- گروهی به خدا و عالم غیب و بقای روح پس از مرگ و ابدیت عقیده داشته اند و بخاطر سعادت جاوید در زندگی بعد از مرگ، در این دنیا، خود را نادیده گرفته و رنج خود و راحت یاران طلبیدند.

ب- دسته ای دیگر به علت جاه طلبی شدید و غرور فوق العاده انقلابی شدند. زیرا نمی خواستند که به صاحبان زر و زور تملق بگویند تا به مقامی برسند و این بنده در جوانی به چنین کسالتی مبتلا بودم.

همواره حدیث نفس می کردم و می گفتم: "مثلاً مقامی که با فرمان ملوکانه به من بدهند مقام نیست زیرا باید ذلت تملق را بپذیریم تا شاه به من عنوانی بدهد. پس من باید با شاه بجنگم، او را از تختش پایین بکشم و بجای او بنشینم و بر دیگران فرمان برانم و چون در این زمینه به تفکر می پرداختم به یکباره متوجه می شدم که ابرقدرتها از رژیم ایران پشتیبانی می کنند و من باید برای انقلاب یا مبارزه و کودتا باصطلاح چراغ سیزی از انگلیس یا آمریکا بگیرم، تعهدی بدهم، آنها مرا کمک کنند تا به مراد خود نائل شوم. این فکر مرا سرد می کرد، چه فرق می کند، من می خواستم بندگی نکنم. اینکه از بندگی پست تر است.

"تعهد خدمت به بیگانه سپردن" و "منافع خود را به دیگران بخشیدن" و "دوست را بخاطر دشمن آزردن" از جوانمردی دور است. پس، مرگ بر جاسوسان بیگانه. بیکباره دست و پایم یخ می زد و سرجایم می نشستم. تا جایی که به آن حد از آگاهی رسیدم که حب مقام را از دل بیرون کنم و بدنای درون خود بپردازم.

به مردی برخورد کردم که باروشن بینی گفت: "خوشبختانه در سرنوشت تو وزارت و وکالت نمی بینم" و این برخورد زمانی بود که می خواستم با رأی مردم به مجلس شورای ملی راه پیدا کنم و امروز که هجده سال از آن ماجرا می گذرد خدا را شکر می کنم که پیش بینی آن رادمرد عالم انسانیت، آن شخصیت روحی عظیم الشان درست از آب درآمد و بعد از بیست و هفت سال خدمت مقدس معلمی یکسال است که بازنشسته شده ام و باز هم به خدمت فرهنگی خود ادامه می دهم.

اگر بخواهیم عجولانه نتیجه بگیریم، می گویم: "پیامبران از مصلحین مادی و دنیاپرستان خودخواهترند که بقصد رسیدن به مقامات عالی و منافع برتر، دست به فداکاری و اقدامات انقلابی می زنند."

مردان دنیا پرست و جاه طلب برای رسیدن به مقامات زودگذر دنیوی فداکاری می کنند و انبیای الهی برای رسیدن به سعادت جاویدان. آنها می خواهند خداگونه بشوند لذا به سلطنت دنیا قانع نیستند.

قرب جوار حق را می جویند نه پست ریاست جمهوری. ایکاش عالم پس از مرگ راست باشد و روح بعد از مرگ زنده بماند تا انسان بخاطر ارتقا و خوشبختی در آن جهان از منافع مادی کوچک دنیوی در راه دیگران بگذرد. اضافه می کنم کلام یکی از عارفان را که شاید شیخ ابوالحسن خرقانی باشد که فرمود:

"الهی ای کاش بهشت نمی داشتی تا آنگاه معلومت می کردم که بندگان خالص توکیانند." حسین ابن علی نیز فرمود: "بندگان خالص خدا، خدا را از ترس دوزخ یا به طمع بهشت عبادت نمی کنند" و این بنده با استفاده از پرتو آن امام همام عرض می کنم: "شخصیتهای انقلابی تنها چنین بندگان هستند."

آری این بندگانند که شایسته امامت، رهبری و پیشوایی نسل جوان می باشند. اینها برآستی ایده آلودند. انسان کامل زمان یقیناً همینطور فکر می کند. مردی را دیدم که از خدمت بندگان و فداکاری لذت می برد و پاداش دیگری نمی خواست. حتی می گفت: "مرا به رضایت خدا چه کار! خدا بنده ای آفریده مجبور است از آفریده دست خود راضی باشد. زیرا اگر بنده اش بد باشد این نقص به خدا بر می گردد نه به بنده. پس من برای تحصیل رضایت حق نمی کوشم. من رضایت خاطر و آرامش دل خود را می جویم."

در جوابش گفتم: "خودت کیستی که طالب رضای خود هستی؟" گفت: "خدا"

این مرد به مقام وحدت رسیده بود و خود را از خدا جدا نمی دانست که بخواهد برای قرب جوار پروردگار بکوشد. که گفته‌اند "خواستن دلیل، بعد از ایصال به مطلوب قبیح است."

یار نزدیکتر از من به من است
وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که او
در میان من و من مهجورم

انسانهای خداگونه چنین فکری کنند. چون وصل به خدایند پس عین خدایند و خود را مسئول جامعه می دانند همانطور که خدا مسئول بندگان خود می باشد.

نکند این هم نوعی جنون باشد که گفته‌اند: "المجنون"، کسی پیدا شود خیالپردازی کند، خود را مظهر خدا بداند و مسئول خلق بعد از خوردن و خوابیدن بیفتد و همه وجود خود را وقف جامعه کند!!!

زمانی این بنده ناچیز به این جنون مبتلا بوم و آثارش هنوز باقی است. براستی خود و زن و فرزند را بیچاره و مستأصل کردم. از آثار آن جنون نتایجی که به بار آورد اینکه اگر اکنون دست زن و فرزندم را بگیرم و عریان از این کشور بیرون بروم هفت صد و پنجاه هزار تومان بدهکارم (در آن زمان هر دلار امریکا برابر شصت تا هشتاد تومان ایران بوده. مصحح). اگر می خواهید شما هم خر بشوید خداگونه فکر کنید!!!

به همین دلیل گفته‌اند: "عاشقان حقیقی دیوانگانند" و امام حسین رأس رئیس این دیوانگان تاریخ است. آخر اینهم شد کار که آدم همه چیز خود را فدای جامعه کند؟!!!

نه عزیزان من، شما عاقل باشید به جامعه خیانت نکنید، فداکاری پیش کشتان. لازم نیست که فدای دیگران بشوید. جامعه به شما می گوید: "ما را به خیر تو امید نیست، شر مرسان." در این صورت آدم خوبی هستی زیرا اکثریت مردم خیرشان به دیگران نمی رسد هیچ، وجود مبارکشان نیز زیان بخش می باشد و اگر شما خیانت نکنید در حقیقت خدمت کرده‌اید.

انسان نمی تواند بی عشق زندگی کند

می خواهم یکی از اسرار بزرگ زندگی انسان را با شما در میان بگذارم. این راز عجیب شاید انگیزه حوادث بیشمار زندگی انسانهاست. بویژه در مسأله ازدواج و زندگی زناشویی بزرگترین عامل دوری و نزدیکی زن و شوهر از یکدیگر و یا علل خوشبختی و بدبختی انسانها است.

راستی می دانید انسان بدون عشق نمی تواند زندگی کند؟ و آیا به این حقیقت واقف شده‌اید که عشق نوعی جنون است؟ در تعریف عشق سخنها گفته و بحثها کرده‌ایم. در این مقاله عامل عشق را به عنوان ویران کننده بنیان خانواده به شما معرفی می کنیم. عشق زن و شوهر به یکدیگر موجب زحمت است و عشق هر کدام از اینها بدیگران نیز باعث گرفتاریها می شود.

یقین دارم روزگاری بر قوم انسانی خواهد گذشت که عشق را بشناسد و آیین زیستن را بیابد و راه سعادت را بیپوید. اما امروز براستی همگان در رنج و عذابند. زیرا نمی دانند و از حقایق زندگی بیخبرند. انسان بطور جبری زندگی می کند اما بهتر زیستن یا چگونه زیستن مهم است. گرفتاری هر کسی از نادانی او است و انسان خود آگاه و خردمند سعادت‌مند است. بدون اینکه ادعای فهم و دانش بکنم به حقیقت می گویم که من سعادت‌مند هستم و از خدای خود راضی و شاکرم. هر چه فکر می کنم مشکلی که مرا بیازارد در زندگی من نیست در حالی که یقینا

کسانی که همدوره و همطراز من هستند از نظر مادّی بسیار بر من برتری دارند و من برآستی خیلی کم روزی هستم.

چون این مقاله راهنمای جوانان در امر ازدواج و زندگی است ناچارم بگویم: همین لحظه که این مطالب را تقریر می‌کنم مبلغ زیادی بدهکارم و در برابر این وام سنگین هیچ تضمین و تأمینی ندارم. این مسأله را از این جهت مطرح کردم که اظهار رضایت مرا از زندگی، از دیدگاه خودتان بررسی نکنید و چنین نپندارید چون من از نظر مادّی تأمین هستم، از زندگی راضیم. من می‌خواهم بگویم داشتن پول سعادت نمی‌آورد و نبودنش موجب بدبختی نیست. سعادت و شقاوت جنبه روانی و درونی دارد و خودش نوعی احساس است که دانایان و انسانهای پر قدرت و با اراده و خردمند قادرند که این احساس را در نهاد خود برانگیزند و شادمان زندگی کنند.

گفتم که عامل سعادت یا بدبختی هر انسانی عشق است. عشق را باید شناخت و راه روبرو شدن با او را فهمید. عشق نوری است در نورافکن مغز آدمی. باید دید چگونه زوایای تاریک زندگی و قلب خودمان و دیگران را با این نور مقدس روشن کنیم.

اشتباه نکنید، این نور همواره سعادت آفرین و روشن کننده نیست. گاهی تبدیل به آتش سوزان می‌شود و حیثیت و خانمان آدمی را بیاد فنا می‌دهد. عامل عشق و منبع آن در نهاد آدمی خویشتن دوستی است که از حسّ عشق و محبت و جاذبه سرچشمه می‌گیرد. اگر فراموش نکرده باشید کلّ حرکات حیاتی انسان یا هر پدیده‌ای را به سه بخش تقسیم کردیم:

حرکت وضعی، حرکت انتقالی، حرکات تکاملی

عامل این سه نوع حرکت عشق است یعنی همان خویشتن دوستی و حبّ بقا و حسّ صیانت ذات. خود را دوست می‌داریم لذا بر گرد وجود خود می‌گردیم (حرکت وضعی). خود را دوست می‌داریم لذا وابستگان خود را دوست می‌داریم و برای لذت و بقای خود بر گرد وجود دیگران می‌گردیم و خود را فدای دیگران می‌کنیم. (حرکت انتقالی). خود را دوست می‌داریم و میل داریم تکامل پیدا کنیم و بینهایت شویم لذا به خداوند عشق می‌ورزیم و حرکت تکاملی انجام می‌دهیم (حرکت تکاملی).

چه نادانند آنان که می‌گویند: "ما خود را فدای دیگران یا نثار الله می‌کنیم و شهید می‌شویم."

آنها غافلند و نمی‌دانند که انگیزه فداکاری آنان یا علت خداپرستی ایشان خودخواهی و خویشتن دوستی است. آیا پدر و مادر، فرزندان را بخاطر خود فرزندان دوست می‌دارند یا برای رضای دل خودشان؟ آیا همسران و دو نفر عاشق و معشوق هر کدام دیگری را برای خودش دوست می‌دارد یا می‌خواهد همسر خود را فدای خویشتن کند؟ دو اصل تنازع بقا و تعاون بقا که قانون طبیعت می‌باشد پاسخ این سؤال را می‌دهد. هر موجودی می‌جنگد که دیگران را بخورد و فدای خود کند تا باقی بماند و در عین حال و در طی نزع زندگی، دیگری را دوست می‌دارد و به او خدمت می‌کند برای آنکه از او خدمت بگیرد و محبت ببیند و باقی بماند.

می‌دانم که چهره کریه و تلخ زندگی را به شما نشان دادم و رسیدن به این واقعیت شما را آزرده خاطر و افراد پر مدّعا را عصبانی می‌کند. آنها که نزد معشوقشان هزاران ادّعا کرده و دروغ و لاف بافته‌اند و خود را فداکار و

جوانمرد و در عشق، وفادار گفته‌اند. درباره این دروغگویان قبلاً صحبت کردیم و نیازی به تکرار نیست. در اینجا می‌خواهم بگویم:

"عشق را نمی‌توان از انسان و زندگیش جدا کرد" زن و شوهر یقیناً برای مدت زمانی خیلی گرم و در طول زندگی گاهگاه به هم عاشق می‌شوند و این عشق موسمی گاهی به سراغ آنها می‌آید و دلشان را گرم می‌کند ولی خودشان می‌دانند که کافی نیست و باز نیاز به عشق دارند. از نظر فیزیکی عامل عشق، اختلاف پتانسیل الکتریکی و اختلاف سطح مغناطیسی است. آن کس که ضعیفتر است و نیرویش کمتر به آنکه قویتر است و نیرویش بیشتر، عشق می‌ورزد. پس همواره عاشق ضعیفتر و معشوق قویتر است.

زمانی می‌رسد که بر اثر تماس و وصال، عاشق و معشوق از نظر الکتریکی مسطح می‌شوند. این است که بعد از تماس جسمی و ارتباط جنسی که عاشق و معشوق روابط بدنی پیدا می‌کنند، هر دو اشباع می‌شوند و به علت هم سطحی و هم نامی یکدیگر را دفع می‌کنند و از هم فاصله می‌گیرند. مدتی که می‌گذرد چون به حال عادی بر می‌گردند و عاشق یعنی آنکس که ضعیفتر است امواج مغناطیس و سیاله‌ها را از دست می‌دهد باز احساس ضعف و کمبود می‌کند و بر اثر اختلاف پتانسیل الکتریکی بسوی معشوق جذب می‌شود، اظهار عشق و تمنا می‌کند و بر اثر تمرکز فکری و تلقینات، معشوق را بسوی خود متوجه و متمایل می‌سازد و در دل او به هر حيله رهی می‌کند. گاه با خنده و ناز و غمزه و ادا و گاه با اظهار نیاز و شکستگی و اشک و آه و عاقبت پیام خود را بگوش جان معشوق می‌رساند. نغمه عشق را زمزمه می‌کند و معشوق را تحت تأثیر قرار می‌دهد و او را بسوی خود می‌کشد و هر چه معشوق پا به فرار بگذارد بیچاره موفق به نجات خود نمی‌شود. اگر معشوق را رها کند، معشوق بدنبال فرد قویتر و زیباتر و جذابتر و پر انرژی‌تر خواهد رفت و عاشق را در کوچه و بازار هجران، حیران و سرگردان رها خواهد کرد.

عاشقان بدانند که نباید ناز کنند بلکه همواره باید نیاز بیاورند و معشوق را پرستش کنند و او را به خود متوجه نمایند. در خداپرستی نیز بندگان حقیقی چنین‌اند و از این قاعده پیروی می‌کنند آنقدر عجز و لابه می‌کنند و نیاز می‌آورند تا ذات اقدس الهی را به خود متوجه کنند. قهر و دوری و ناز و ادا و اوقات تلخی، عاشق را از معشوق فرسنگها دور می‌کند. می‌دانم که این گدایی و نیاز مشکل است اما در مکتبهای روحی، عامل و وسیله تطهیر اخلاقی همین گدایی و اظهار نیاز است. آنکس در مکتب روحی می‌تواند همه توجه پرتوبخش را به خود جلب نماید که بیشتر تواضع کند و نیاز بیاورد و زانوی پرستش به زمین بزند. بیدار باشید که معشوق سرسخت، خودخواه، متکبر و خونخوار است و تقصیری ندارد زیرا او نیز به معشوقی توجه دارد و به قدرت مافوق دل بسته است که جدایی از حضرت معشوق و عطف توجه به عاشقان برایش طاقت فرساست.

اگر عاشق می‌شوید نباید ناز کنید که معشوق مثل یک شاهین بلند پرواز است و عاشق کبوتری کوچولو. اگر کسی همین یک حرف را بداند سعادت‌مند می‌شود و همیشه معشوقش در کنار او هست. با امواج الکتریسیته مغزی توجه معشوق را به خود جلب کنید و این همان سحر و جادو است و هیچ چیز بهتر از محبت و اظهار عشق و شکستن غرور برای جلب توجه معشوق نیست.

این درس زندگی است که به شما می‌دهم و فرمول سعادت است. به همسران خود توجه کنید و با تمرکز قوای دماغی و القای نیروی محبت و جاذبه، همسرتان را ناخودآگاه بسوی خود جذب نمایید. هرگاه همسر شما به کس دیگری عاشق شد از او نرنجید، خود را ملامت کنید و این دلیل ضعف شماست. زندگی میدان مسابقه است. آنکس در این مسابقه برنده می‌شود که داناتر و قویتر باشد و قوانین حیات و فرمولهای الهی جهان را بهتر بشناسد و بکار ببندد. هر کاری در دنیا قاعده‌ای دارد.

عشق‌بازی و ازدواج نیز بدون قانون و قاعده نیست. گفتم که انسان بی‌عشق نمی‌تواند زندگی کند. مقصودم این است که انسان ضعیف است و به قویتر از خود محتاج است. و این حال در همه زمانها و مکانها مصداق دارد در تمام لحظات حیات به عشق نیازمندیم. هیچکس نمی‌تواند تعهد بدهد که یک فرد انسان را برای همیشه دوست بدارد. پس تعهد ازدواج، پیمان عشق و دل‌بستگی نیست، پیمان همکاری برای زندگی است. زن و شوهر هر کدام جداگانه معشوق دارند، آنها نه برای همیشه بلکه در طول زندگی پنجاه سال، مرتباً معشوق جدید می‌گیرند و شاید در یک روز این معشوقها چندبار عوض شوند زیرا انسان بی‌عشق نمی‌تواند زندگی کند.

زن و شوهر همواره عشق خود را از یکدیگر پنهان می‌کنند و حاضر نیستند صادقانه راز خود را در میان بگذارند و این یکی از علل بزرگ بدبختیها، ناکامیها و اختلافات زناشویی است و بهتر است که بگویم این عشقها و پنهان کردن این اسرار از یکدیگر موجب کسالت‌های روانی خواهد شد. همواره در هراس و دلهره بسر می‌برند نکند همسر آنها از رازشان باخبر شود و باید به آنها حق داد که نمی‌توانند راستگو و یک رو باشند زیرا شرایط زندگی و سنتهای اجتماعی و عقب‌ماندگی فرهنگی و پایین بودن سطح افکار اجازه نمی‌دهد که مردم آزادی فردی داشته باشند و به هوای دل خود زندگی کنند. مردم عقب مانده و بی‌فرهنگ در کار یکدیگر فضولی می‌کنند. روزگار یکدیگر را با مداخله در کار هم سیاه و ناگوار کرده‌اند. زن و شوهر هر کدام جداگانه دنبال عشقشان هستند اما متأسفانه هیچکدام دیگری را در عشق ورزی بدیگران و زندگی کردن بر طبق آمال و افکار خود آزاد نمی‌گذرانند هر دو مزاحم یکدیگرند.

بویژه در مشرق زمین و به اصطلاح سیاسیون در جهان سوم و شاید مخصوصاً در ایران مردها از آزادی بیشتری برخوردارند و بقول یکی از حضار محترم: "خانواده‌ها بر قاعده غلط پدر سالاری زندگی می‌کنند". گو اینکه در همین ایران ظرف نیم قرن اخیر بر اثر مبادلات فکری و فرهنگی بین شرق و غرب افکار فرنگی مآبی و تقلید از غربیان پاره‌ای از خانواده‌ها را منقلب کرده و آزادی بی‌حد و حصری نصیب خانمها شده است. اما تعداد اینگونه افراد و خانواده‌ها نسبت به جمعیت ایران ناچیز است.

پس این واقعیت را باید قبول کرد که هر انسانی به عشق نیاز حیاتی دارد و زن و شوهر نمی‌توانند برای همیشه و تا آخر عمر، عاشق و معشوق یکدیگر باشند و باید بدیگران آموزش داد که این واقعیت را بپذیرند و بی‌جهت مزاحم یکدیگر نشوند و زندگی را بر خود ناگوار نسازند گرچه می‌دانم گذشت زمان باید این مشکل زندگی را بر مردم ایران حل کند و با حرف و آموزش نتایج مطلوب عاید نمی‌شود.

همسران خود را در عشق ورزیدن به دیگران آزاد بگذارید و از سوء ظن و بدگمانی نسبت به همسر خود بپرهیزید. تطهیر روحی و اخلاقی داشته باشید و بیماری حسادت و سوءظن را به روان خود راه ندهید. نیازهای

بشری را فراموش نکنید و از همسران توقع نداشته باشید که مانند فرشتگان افسانه‌ای بی‌خور و خواب و خشم و شهوت زندگی کند. بدانید که همسر شما نیز مانند شما همه نیازهای طبیعی و بشری را دارد و چه بخواهید و نخواهید بدنبال نیازهای طبیعی خود خواهد رفت.

همانطور که قبلاً نیز تذکر دادم و در سایر درسها گفته‌ام اگر می‌خواهید که همسران هشتاد درصد به شما تعلق داشته باشد که البته این رقم بسیار بزرگ است، باید شما بیش از صد در صد به او توجه کنید. همه قوای روحی و دماغی و مغناطیسی خود را بسیج کنید و همواره با نورافکن عشق و محبت او را در تور نامرئی مغناطیسی روحی خودتان محصور و محبوس سازید. همه عشق خود را بپای او بریزید تا او مثلاً "پنجاه درصد قلب خود را به شما اختصاص بدهد و یقین دارم در این معامله زیان نکرده‌اید. اگر یک زن بتواند نصف وجود شوهرش را به خودش متعلق کند باید او را زنی موفق و کامروا دانست و همانطور که در ابتدای این مقاله گفتم این سخنان عقیده حکمت نوین نیست و برای همه زمانها و مکانها و ملیتها و نژادها صدق نمی‌کند مخصوص این زمان و کشور ایران است. البته اصول کلی همین است که در همه دورانها عاشق باید به معشوق توجه کند و با نیروی روحی و دماغی خود، او را تسخیر نماید. چه بسیارند خانواده‌هایی که بر اثر نداشتن روش زندگی و راه عشق ورزیدن، موجب بدبختی خود و فرزندانشان شده‌اند.

درباره سه نوع حرکت عشقی انسان که مکرر دربار آن سخن گفته‌ام. فکر کنید و بدانید یک انسان نمی‌تواند همه عشق و ایمان و توجه خود را به فرد دیگری اختصاص بدهد. انسان به خودش عشق می‌ورزد، بدیگران عشق می‌ورزد و به وجود کلّ و بینهایت نیز عشق می‌ورزد که کامل بشود. این حرکات طبیعی انسان است.

زمانی که یک فرد انسان یا معشوق شما و یا کسی که به شما عاشق است به یک گل یا به یک بره‌آهو توجه پیدا می‌کند در همان لحظات قسمتی از نیروی عشقی خود را به این معشوق جدید اختصاص داده، پس سهم شما کمتر می‌شود. آیا می‌توان کسی را مجبور کرد که به هیچیک از مظاهر حیات و جلوه‌های جهان توجه نکند و عشق نورزد، کور و کر گوشه‌ای بنشیند و به یک فرد به خصوص فکر کند؟ و اگر چنین کند آیا بیمار روانی نیست؟ انسان به کار و کسب خود علاقمند است، به اتوموبیل خود عشق می‌ورزد، خانه‌اش را دوست می‌دارد به دوستانش محبت دارد، همسرش را نیز دوست می‌دارد.

نیروی روحی انسان که از طریق حسّ عشق و محبت و جاذبه مصرف می‌شود در کانالها و سیمهای مختلف قرار می‌گیرد و به اصطلاح اهل تکنیک، مصرف کننده‌های بسیاری در مسیر خود دارد. قویترین مصرف کننده می‌تواند برق بیشتری را به خود اختصاص بدهد و معشوق واقع بشود. از همین جا نامگذاری انواع محبتها و ارادتها و عشقها پیدا می‌شود و "عشق" به آن حالی می‌گویند که از نظر ارادت و محبت، قویترین است اما هیچگاه صد در صد نخواهد بود. خوشا به حال کسانی که قویترین حال عشقی خود، با بیشترین ارادت قلبی را بوجود بینهایت و حق متعال اختصاص می‌دهند و آنها سعادت‌مندند و این نیز از جبر عالم و تقدیر الهی بیرون نیست. سرنوشت باید ایجاب کند تا انسانی به چنین کمالی نائل شود.

در جهان تعداد عرفا و دوستان خدا همواره اندک بوده است. اگر شما متوجه شدید که همسران به خدا عشق می ورزد بدانید او می تواند همسر خوبی برای شما باشد. تنها عارفان راستین راه و رسم زندگی پاکیزه را بخوبی می شناسند و به قول حافظ از آنها امید وفا نداشته باشید.

وفا زکس مطلب گر سخن نمی شنوی به هرزه طالب سیمرخ و کیمیا می باش

حافظ نمی گوید همه افراد انسان به خصوص آدمها در عشق بیوفا هستند. شاید منظور او از همه کس، مردم هوی پرست و خدا ناشناس می باشد که البته بی وفایند. این حکم کلی غلط است که بگوییم در زمین آدم وفادار و عاشق پیشه و صادق وجود ندارد و اگر کسی چنین عقیده ای داشته باشد دچار عقده روانی است، در عشق شکست خورده، از معشوقهای متعهد بی وفایی دیده و تجربه زندگی این درس را با او آموخته که:

وفا زکس مطلب گر سخن نمیشنوی به هرزه طالب سیمرخ و کیمیا میباش

این بنده در زندگی، عاشقان حقیقی و یاران وفادار بسیار دیده ام. پس فرمایش جناب حافظ را توجیه می کنم که مقصود حضرت ایشان، عارفان و خداشناسان نبوده است. منظورش بقول قرآن، عوام کالانعام است که در زمره جانورانند و باز باید این سخن را تصحیح کرد زیرا بین جانوران، حیوانی بنام سگ می شناسیم که حضرت ایشان از بسیاری از اقطاب و مدعیان تخت پوست وفادارتر است و لایق ستایش.

آگاه باشید که خداوند، صفات خود را در انسانها و موجودات قرار داده و همه موجودات جهان ذرات وجود خدایند و نباید به هیچ موجودی با دیده حقارت نگریست. باید همه را دوست بداریم و بدانیم که در فلسفه جهان/خدایی، وحدت، هیچ موجودی بد و کثیف و زشت نیست و اگر با دیده وحدت بین به جهان نگاه کنیم بقول حاج ملا هادی سبزواری (اسرار) جز خدا در نظر ما جلوه گر نخواهد بود به شرط آنکه به مقام معرفت و رضا و تسلیم رسیده باشیم.

دیشب در عین مستی چشم رضا گشودم دیدم که آفرینش سر تا به سر خدا بود

ما در این بحث و مقاله درباره ازدواج و روابط زن و شوهر سخن می گوئیم. فعلا باید باصطلاح خودمان کثرتی حرف بزنیم و لحظه ای چشم وحدت بین را ببندیم تا بتوانیم واقعیات زندگی را بررسی کنیم و شما را کم کم بسوی جهان درخشنده وحدت و نور حقیقت سوق بدهیم.

زن و شوهر دنبال عشق می گردند و چون عشق را در وجود یکدیگر نمی یابند بهانه جویی می کنند.

مکرر گفتیم انسان بدون عشق نمی تواند زندگی کند و چون قبل از ازدواج، عشق را در وجود یکدیگر می دیدند و بعد از ازدواج به اشتباه خود پی می برند به علت عدم آگاهی، علت سردی و دلمردگی خود را در همسر خود می بینند و هر کدام به نحوی، دیگری را متهم می کند. از اینجا باز هم پای فریب و تزویر و دروغ در زندگی زناشویی باز می شود. هر یک از همسران، دیگری را مزاحم و مانع سعادت خود می پندارد راز خود را از یکدیگر می پوشانند و هر کدام بدنبال هوای دل خود می روند و چون هدایت نشده اند و به مقام و مرتبه خود آگاهی نرسیده اند، باز هم از عشق و راه عشق و معشوق حقیقی بیخبرند. روز به روز زندگی بر آنان سخت می شود و راه برگشت ندارند. توقعات روز افزون و وارونه جلوه دادن این توقعات از یکدیگر، زندگی را بر آنان ناگوار می کند. کم کم به خیانت و بی وفایی روی می آورند و گناه خیانت خود را به عهده یکدیگر می گذرانند و برآستی خود را

می‌فریبند. سخن از طلاق و جدایی به میان می‌آید و در دسر بستگان و فرزندان خانواده شروع می‌شود و چون از حقایق بیخبرند و درس زندگی نخوانده‌اند از اثرات شوم رفتار ناپسندشان روی فرزندان غافلند و ناخودآگاه جنایت جبران ناپذیری را مرتکب می‌شوند. فرزندان، باهوش خداداد، ناظر خیانت و بلهوسی و زورگویی و تجاوزات پدر و مادر خود هستند در نتیجه عقده‌ای بار می‌آیند و کینه پدر و مادر را در دل می‌گیرند.

در اینگونه خانواده‌ها اثری از شرافت انسانی و اخلاق آدمیت دیده نمی‌شود و برآستی دشمن جان خودشان و فرزندان‌شان هستند. در شرق به خصوص در ایران، مردها از آزادی فراوانی برخوردارند و کاملاً از این آزادی سوء استفاده می‌کنند و چون زنها از نظر دینی و سنتهای اجتماعی محدودند و قدرت ندارند که بر مردان غلبه کنند، ناچار به حيله و تزوير دست می‌زنند و برای احقاق حق خود از مردان به دسیسه می‌پردازند. به خرافات، فال قهوه و رَمال و فال بین متوسل می‌شوند و از سحر و جادو مدد می‌گیرند. اختلافات خانوادگی همواره به زیان زنان تمام می‌شود. زن ایرانی اگر بیوه بشود و طلاق بگیرد در درّه بدبختی سقوط کرده است. به همین علت زنان ایرانی در خانواده‌ها رنج بسیاری را متحمل می‌شوند و از طلاق و جدایی متنفرند و به عکس، مردها همواره طلاق را نوعی سعادت و آزادی می‌دانند.

هیچ حکومتی در ایران برای احقاق حقوق از دست رفته زنان اقدام مثبت و چشمگیری نکرده است. در دوره سلطنت پهلوی، اقدامات بسیار محدود و خامی به نفع بانوان صورت گرفت اما بیشتر به زیان زنها تمام شد. زیرا اعطای حقوق به زنان با رشد عقلی و اجتماعی آنان هماهنگی نداشت. حق تحصیل دانش و رفتن به دانشگاه به زنان ایران داده شد و رضا شاه با همه مخالفت طبقه روحانیون، راه را برای تحصیل زنان باز کرد و البته جای قدردانی دارد. اما در فرهنگ ایران مقام زن شناخته نشد و مرد ایرانی هنوز حقوق زن را به رسمیت نشناخته. جامعه ایرانی رشد و تکامل طبیعی نیافته و بر اثر مبادله فرهنگها، اصالت و روش متین طبیعی خود را از دست داده است. در این ناهماهنگی و تشّت، اثر دست استعمارگران را بخوبی می‌بینم. روی هم رفته رشد بی‌رویه فرهنگ ایرانی و اعطای حقوق اجتماعی به زنان، بنیان خانواده‌های ایرانی را متزلزل کرده است. مردها هنوز سنتی هستند و زنها به خیال خودشان داخل آدمها شده‌اند و حقوق اجتماعی بدست آورده‌اند. سطح توقعات بالا رفته و امکانات بسیار کم است. یک انقلاب فرهنگی صحیح و بنیادی در ایران صورت نگرفته و آنچه به عنوان حقوق اجتماعی به زنان داده شده بسیاری صوری و مصنوعی بوده و با تکامل اجتماعی جامعه ایران هماهنگی ندارد. جامعه ایران زیر نفوذ خطوط و عوامل مختلف همواره متشتت است و پیشرفت موزونی ندارد. دین و مذهب و سنتهای عربی که به هیچوجه با روحیه ایرانی توافقی ندارد از یکطرف، عقاید مذهبی و ملی و سنن باستانی که در روح و خون ایرانی جای دارد از طرف دیگر و اخلاق صنعتی جدید اروپا و دانش و تکنولوژی و خصوصیات علوم جدید نیز از عوامل مهمی است که برای ساختن شخصیت ملت ما و تدوین فرهنگ جدید بکار می‌رود.

از همه مهمتر اختلاف زبان و فرهنگ بین اقوام ایرانی است که یکدست و هماهنگ نیست. عرب، فارس، گیلک، ترک، کرد، بلوچ و اقوام متفرقه دیگری که از مغولستان و هندوستان به این آب و خاک آمده‌اند فرهنگ ناهماهنگ و متشتتی را به این کشور تحمیل نموده است. هر یک از این اقوام، آداب و سننی در امر ازدواج دارند که در حقوق زنان بی‌تأثیر نیست. دولت مرکزی که همواره عامل استعمار و دست‌نشانده بیگانگان بوده است هیچگاه موفق به

برنامه‌ریزی صحیحی برای یک انقلاب فرهنگی و بنیادی در این کشور نشده است. قاجاریه که اصلاً نمی‌دانستند چه وظیفه و رسالتی به عهده دارند و رضاشاه خیلی دیر متوجه شد که ایرانی است و باید به فکر وطن خود باشد. پسرش محمد رضاشاه طی سی و هفت سال سلطنت، تقریباً اواخر حکومتش می‌خواست به فکر خود عمل کند زیرا مدتی بود که از زیر بار نفوذ انگلیس خارج شده بود و استعمار آمریکا را پذیرفته بود و این اواخر می‌خواست با آمریکا بازی کند که بر سرش آن آمد که قبلاً بر سلسله قاجار و بر پدرش رضاشاه گذشته بود.

پس می‌توانیم بگوییم از دوره صفویه به بعد جز چند سال آخر حکومت محمدرضاشاه، هیچ دولت و سلطنتی در ایران موفق به برنامه‌ریزی صحیح نشده است و هر حکومتی را که بیگانگان بر ما تحمیل کنند، اولاً نمی‌گذارند رشد پیدا کند، ثانیاً باید به ترمیم خرابیها پردازد و موفق به برنامه‌ریزی اقتصادی و فرهنگی و سیاسی نخواهد شد. مصلحین بزرگ در این عصر به فکر سعادت و نجات قوم انسان و همه مردم جهانند زیرا در این عصر، چنان اقوام زمین بهم متصلند که نمی‌توان برای سرنوشت یک ملت بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال ملل دیگر برنامه‌ریزی نمود. به فکر نجات جهان باشید. همانطور که اصلاح یک فرد بدون اصلاح خانواده او و اصلاح یک خانواده بدون اصلاح جامعه تقریباً غیر ممکن است، اصلاح امور یک کشور نیز بستگی به صلح جهان و تحولات همه ملتها دارد.

تعویض مهره‌های یک حکومت برای پیکره بیمار جامعه بمنزله قرص مسکنی است که به بیماری بدهند. مصلحین و متفکرین می‌دانند که برای اصلاح یک کشور عوض کردن چهار مهره فاسد تأثیر عمیقی نخواهد داشت. آنها که به فکر کودتا یا عوض کردن چهره‌ها هستند اصلاح طلب نیستند، جاه‌طلبند. خودشان می‌خواهند به حکومت و آلاf و الوف برسند و شما باید از راه اصلاح فردی و بیدار کردن دیگران برای رنسانس و تحول عمیق اجتماعی قدم بردارید.

ضمناً باخبر باشید که ایرانیها هیچگاه زمینه اصلاحی ندارند. همه بفکر خود هستند و متأسفانه راه خدمت به خود را نیز بلد نیستند. فردی زندگی می‌کنند و احساس مسئولیت اجتماعی ندارند. مرا متهم به بدبینی نسبت به هموطنان خودم نکنید. این قضاوت نتیجه سی سال تحقیق و مطالعه و تجربه است. به کارهای جمعی هموطنان خود معتقد نباشید. ایرانیها کار اجتماعی و گروهی بلد نیستند و به تعهدات و پیمان خود وفادار نخواهند ماند. هر ایرانی در هر برنامه‌ای که قدم بگذارد اول بفکر خیانت است و راه فرار را برای خود قبلاً تهیه می‌بیند. این نشان می‌دهد که ایرانیان تا چه حدود شخصیت و اصالت و نجابت دارند و بفکر وطن خود هستند. من که مایوسم و هر حرکتی را بقول انقلابیون هر خطی را از ناحیه بیگانگان می‌دانم. امیدوارم که من اشتباه بکنم و تجربه شما از زندگی، خلاف این عقیده را ثابت کند. غرض این است که اختلافات خانوادگی و نابسامانی امور خانواده و زن و شوهر بر اثر فساد اجتماعی و عقب ماندگی جامعه می‌باشد. اخلاق و سیاست و دین و اقتصاد و فرهنگ عمومی یک ملت همه به یکدیگر مربوط است.

زنها چه نقشی در زندگی دارند

وقتی یک نفر کسی را دوست داشته باشد در هیچ شرایطی او را رها نمی‌کند. حرف ما اینست که : زن و شوهر در زندگی مشترک خود باید، با یکدیگر تطابق و در نتیجه آن توافق کنند. زن اگر بخواهد می‌تواند مرد را

عبد و عبید خود کند، زیرا زن مربی است و چون وظیفه مادری را خداوند به زن سپرده است، می بایست فرزندان خود، اعم از پسر و دختر را تربیت کند، و لازمه این امر آشنائی به ارشاد و راهنمائی است که خداوند پیغمبری و ارشاد را در سرشت زن قرار داده است.

وقتی یک زن دانست چه وظیفه‌ای بر عهده دارد و مرد چگونه موجودیست و معمولا هیچ مردی به تعهد خودش در مورد زنش عمل نمی کند، دیگر تکلیف خود را می داند و می تواند مرد را تسلیم خود سازد و این امر با صبر و تلقین و تبلیغ میسر است و نیز باید مکانیسم و انعطاف پذیری طرف مقابل را در نظر گرفت.

مثلا یکبار در جریان حکم (داور) واقع شدم و جز حقیقت مطلبی نگفتم دوستی که مرا به عنوان میانجی انتخاب کرده بود آزرده خاطر شد زیرا انتظار داشت که برای منافع او از حقیقت چشم پوشی کنم. من برای اینکه محبت او را جلب نمایم سالهای متمادی درست وقت تحویل سال زنگ خانه او را می زدم و او روی نشان نمی داد بالاخره بعد از پانزده سال او را نرم کردم و بر سر مهر آوردم و او گفت مدت پنج سال خانه ام را مجانی در اختیار بخشدار منطقه‌ای که تو در آنجا بودی گذارده بودم. تا علیه تو پرونده سازی کند.

پس هیچ گاه به خصوص شما خانمها از محبت و خدمت خسته نشوید هر چه شوهرتان سر سخت تر بود شما ملایمتر باشید و هر چه بیشتر دیوانگی کرد شما در عوض با محبت رفتار نمائید بالاخره محبت شما او را تسلیم خواهد کرد. زنها باید این مسئله را نیز بدانند که مردان پاک مثل "علامه طباطبایی" صاحب تفسیر المیزان و یا "حشمت السلطان" کمیاب و نادر هستند لذا اگر زنی فوق العاده قوی باشد شاید در سنین سی تا چهل سالگی بتواند همسرش را تسخیر و تسلیم کند.

ما اگر بتوانیم این شناخت را به پرتوجویان دختر مکتب بدهیم یقینا وظیفه خود را انجام داده‌ایم و اگر بخواهیم زنان این چنین قوی و با محبت شوند باید روی یکایک آنها کار کنیم و با کنفرانس مسئله حل نمی شود. معمولا زنان با وفاتر و چشم پاکتر هستند و براستی می توانم بگویم در طول زندگیم کمتر خانمی را دیده‌ام که به اصطلاح چشم چران باشد در حالیکه این خصیصه در میان مردان رواج دارد. ولی زنها می توانند با امواج فکری و تله پاتی حصاری به دور شوهر خود بکشند و از طریق دعا و توجه و توسل دورادور او را در کنترل محبت خود داشته باشند.